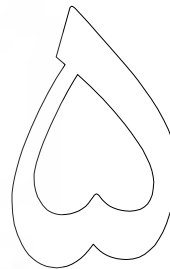


آسیب‌شناسی دموکراسی در عصر جهانی شدن



علی کریمی مله *

رضا رحمتی **

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* علی کریمی مله دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران می‌باشد.

** رضا رحمتی دانشجوی کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشگاه تهران می‌باشد.

rahmati_reza@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱۲/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۲۲

فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره اول، بهار ۱۳۹۱، صص ۱۹۰-۱۴۹.

چکیده

برداشت از دموکراسی به عنوان مفهومی انتزاعی - انضمامی که بسترهای مدنی - سیاسی زیادی را در خود هضم کرده است و خود به عنوان بستری برای حضور گسترده نیروهای متنوع اجتماعی - سیاسی که روند تبدیل کردن آگاهی به عمل سیاسی را در خود جای داده، با نزدیک شدن به قرن ۲۱ دچار تحولاتی شده است. منشاء این تحولات را هم تقاضاها از پایین (مطالبات مدنی شهروندان) و هم فشارها از بالا (فرایند جهانی شدن) تشکیل می‌دهد. حال پرسش پژوهش حاضر این است که چه آسیب‌هایی دموکراسی را در عصر جهانی شدن تهدید می‌کنند؟ پژوهش حاضر ضمن پذیرش تأثیر بی‌مناقشه جهانی شدن بر واگذاری حوزه‌های دموکراسی به سطوح فرو و فراملی و ایجاد و ساخت‌یابی دموکراسی در اشکال نو مثل دموکراسی در سازمان‌های جهانی و سازمان‌های منطقه‌ای، در صدد آزمون این فرضیه است که جهانی شدن منجر به صورت‌بندی عناصر ایجادکننده تهدید در عرصه‌های متفاوت شده است که همان طور که به صورت بالقوه منبع زیست در این دوران را برای آن (دموکراسی) فراهم می‌کند، در عین حال نیاز به عوامل و عناصر دگرگشت مضامین آن را نیز ایجاد می‌کند و وجود آن را در معرض خطر قرار می‌دهد. همچنین آسیب‌های سیاسی دموکراسی (یعنی شناخت آسیب در خاستگاه‌های چهارگانه پاسخ‌گویی، مشارکت، شفافیت و مسئولیت یعنی؛ ویژگی‌های دموکراسی) را هم در دولت - ملت و هم در اشکال نوین دموکراسی - دموکراسی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی - بررسی خواهد کرد.

واژه‌های کلیدی: دموکراسی، جهانی شدن، آسیب‌شناسی، عرصه‌های فروملی و فراملی

مقدمه

برداشت از دموکراسی به عنوان مفهومی انتزاعی - انضمامی که محل خیزش بسترهای مدنی - سیاسی است و خود به عنوان یک بستر، حضور گسترده نیروهای متنوع اجتماعی - سیاسی را در خود جای می‌دهد که متعاقب آگاهی به کنش سیاسی می‌پردازند، با نزدیک شدن به قرن ۲۱ دچار تحولاتی شده است. خاستگاه این تحولات را هم تقاضاها از پایین تشکیل می‌دهد و هم فشارها از بالا. آنچه بیشتر مراد نظر پژوهش حاضر بوده، این بحث است که عوامل بسترساز و ایجادکننده تحول برای دموکراسی، فشار از بالا است (پویش جهانی شده و تمایل از بین برنده مکانی و زمانی در پرتو دهکده جهانی، که آن را تبدیل به جهانی کرده که واجد جامعه مدنی جدید در فضای عمومی جدید است)، که در آن هم شهروندان و هم نهادهای دموکراتیک تحت تأثیر این فرایند با تقویت نقش خود موجبات آسیب دموکراسی و دولت دموکراتیک را فراهم کرده‌اند. همچنین همان‌طور که شولت اظهار می‌کند، در واقع بنا به این نظر نگاه جهانی شدن به سمت ارزش‌های دموکراسی بوده است (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۱).

البته با وجود توجه به این امر که جهانی شدن، در واقع جهانی شدن شیوه زندگی دموکراتیک غرب و دموکراسی لیبرالی است و همچنین این نظرگاه که موتور اصلی جهانی شدن را دموکراسی‌های ثروتمند نیم‌کره شمالی تشکیل می‌دهند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۵۶) باید اذعان داشت که تبدیل کردن آن گفتمان به «جهان به عنوان مکانی واحد»، ارتباط زیادی با دموکراتیزه شدن دارد و در این حالت نمایانگر این جمله است.

با وجود این، روندی در جهان در حال شکل‌گیری است که ارزش‌هایی را در

سطح جهان پراکنده نموده است و این روند، مفهوم دموکراسی را از سطح سرزمینی آن خارج کرده است و به نوعی باعث تحول تعاملات جهانی شده است (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۱۷۱)؛ که همین تحول تعاملات جهانی شده خود منجر به صورت‌بندی در حوزه‌های دموکراتیک جدید شده است. همچنین ظهور و بروز اشکال جدید فرایندهای دموکراتیک در مجموعه‌های متفاوت و غیردولتی در بسترهای محلی، منطقه‌ای و جهانی نشانگر گسست و جدایی بخش‌هایی از دموکراسی به سمت و به نفع حوزه‌هایی جدید است که خود واکاوی و تعریف شاخص‌های متمایزی را می‌طلبد، با این حال این حوزه نیز دربردارنده محدودیت‌ها و آسیب‌هایی است، آسیب‌هایی که از ارکان شفافیت، پاسخ‌گویی، مسئولیت و مشارکت به‌عنوان ارکان چهارگانه دموکراسی ناشی شده و دموکراسی را در این بخش‌ها و حوزه‌ها حتی در مفاهیم با مشکلات عظیمی مواجه کرده و می‌کند.

حال در اینجا این سؤال اصلی پیش می‌آید که با وجود تأثیرپذیری این دو پدیده (جهانی‌شدن و دموکراسی) از یکدیگر، چالش‌های دموکراسی در عصر جهانی‌شدن کدامند؟ یا به عبارتی چه آسیب‌هایی دموکراسی را در عصر جهانی‌شدن تهدید می‌کنند؟

پژوهش حاضر ضمن پذیرش تأثیر بی‌مناقشه جهانی‌شدن بر شکل‌گیری و شکل‌دهی به حوزه‌های جدید دموکراسی در سطوح فرو و فراملی و ایجاد و ساخت‌یابی دموکراسی در اشکال نو مثل دموکراسی در سازمان‌های جهانی و سازمان‌های منطقه‌ای، در صدد آزمون این فرضیه است که جهانی‌شدن منجر به صورت‌بندی عناصر ایجادکننده تهدید در عرصه‌های متفاوت شده است. این عرصه‌ها عبارتند از: آسیب‌های سیاسی با خاستگاه‌های متفاوت از سطوح خرد گرفته تا سطوح کلان؛ اعم از چالش دولت - ملت پیش روی دموکراسی، چالش فرادولتی که هم سطوح منطقه و هم سطح جهانی را دربر می‌گیرد.

همچنین منظور ما از آسیب‌شناسی دموکراسی در عصر جهانی‌شدن، شناخت مجموعه مشکلاتی است که می‌تواند دموکراسی را مورد خدشه قرار داده و برای انجام فعالیت‌های آن در چهارچوب دموکراتیک، مشکلاتی ایجاد کند. این مشکلات از چهار شاخص دموکراسی منبعث می‌شود؛ پاسخ‌گویی، مشارکت، شفافیت و

مسئولیت. این مشکلات دموکراسی را در سطوح فرو و فراملی مورد تهدید قرار داده‌اند.^(۱)

روش پژوهش حاضر، روشی توصیفی - تحلیلی است که در آن ضمن بررسی شاخص‌های متغیرمحور به بیان مفاهیم در حال دگرگونی در این حوزه نیز دقت می‌شود. با این وصف، مقاله حاضر از دو گفتار تشکیل شده است. گفتار نخست، تعریف شاخص‌ها و مفاهیم پژوهش است که در آن دموکراسی و جهانی شدن تعریف می‌شوند و در نهایت در گفتار دوم به آسیب‌های پیش روی دموکراسی در عصر جهانی شدن خواهیم پرداخت.

رهیافت اول: مفهوم‌شناسی

الف - دموکراسی

با توجه به گذار مفهوم دموکراسی متأثر از شاخص‌های معرف یک سامان سیاسی که دارای ارزش اجتماعی خاص است، دموکراسی از نوع حاکم بر یونان باستان (که حکومت مستقیم توده مردم بود) گرفته تا نوع دموکراسی نمایندگی (که **الکساندر همیلتون** مطرح کرده است) و شکلی که با انقلاب فرانسه و امریکا صیقل خورده و تحت تأثیر آن به سایر اقشار و بخش‌های جامعه مثل زنان و فرودستان تسری یافته است و نوعی دموکراسی را که با تفکرات **لاک** و **مونتسکیو** که با محدود شدن قدرت دولت و تفکیک قوا منجر به تقویت دموکراسی نمایندگی شد و همچنین با طرح **میل** (تضمین حکومت خوب به جای دموکراسی توده‌ها) تعدیل شد و حتی در تحلیل‌های قرن بیست و یکمی هانتینگتون نیز روایات جدیدی به خود گرفت؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت دموکراسی به مثابه حق مشارکت افراد در تعیین سرنوشت خود، مفهومی است که پیشینه‌ای به درازای تاریخ بشر دارد.

در یک برداشت، مفهوم دموکراسی به حکومت^۱ و مردم^۲ بازمی‌گردد و اینکه حکومت باید به دست مردم و برای مردم باشد (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۲۶۶-۲۶۵). این تعریف ساده از دموکراسی به عنوان یک مفهوم و پویا پیچیده شاید نتواند بیانگر

1. Kratia

2. Demos

فرایند دموکراتیک به معنای مقوله‌ای که فقط به مفهوم سازمان‌دهی بخشی نیست شود. بنا به دیدگاه کوهن تعریف دموکراسی همواره دشوار بوده است، زیرا مفاهیم تشکیل‌دهنده آن قابل تعبیرها و تفسیرهای گوناگون است. وی معتقد است، مهم‌ترین مفاهیمی که در تعریف این اصطلاح وارد شده‌اند عبارتند از «مردم»، «مسائل عمومی»، «مشارکت همگانی»، «برابری» - همچنین پایه اجتماعی دموکراسی را اراده‌زاد افراد در تاروپود جامعه تشکیل می‌دهد و با ایجاد روابط محکم میان آنها و استفاده از حداکثر امکانات، جامعه‌ای مبتنی بر برادری و نه فشار و اجبار بیافریند (روژه لاکومب، ۱۳۸۲) - و «آزادی» و چنان‌که واضح است، هر فلسفه اجتماعی و سیاسی برای هریک از این مفاهیم تعریف و تعبیر متفاوتی دارد (کوهن، ۱۳۷۳: ۱۱).

ب - رویه‌های دموکراسی (ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی دموکراسی)

در این گفتار به ابعاد مختلف دموکراسی در دولت - ملت خواهیم پرداخت (که نگارنده بر آن عقیده است که وجود این عوامل منجر به گسترش حوزه عمل دموکراسی شده و می‌شود)، و خواهیم گفت که گستره دموکراتیک دولت ملی از عوامل متعددی که تشکیل‌دهنده آن هست نشئت گرفته است؛ مجموعه عواملی که سیاست، اجتماع (فرهنگ) و اقتصاد دموکراسی را به شیوه‌ای دموکراتیک تصویر و ترسیم می‌کند تا در آن شهروندان به‌عنوان صاحبان امر در سرنوشت خود دخیل و ناظر باشند.

۱. رویه‌های سیاسی - امنیتی دموکراسی

دموکراسی مبتنی بر احترام به حیثیت بشر است. هدفش آن است که هر فشار و ستمی که بر اراده فردی تحمیل می‌شود را از بین ببرد و نظامی برقرار کند که تا حد امکان این اراده شکوفا گردد. اگر دموکراسی‌ها می‌خواهند زنده بمانند، باید بکوشند جنگ را از میان بردارند و اجرای اصول دموکراسی را از داخل مملکت خود به قلمرو بین‌المللی گسترش دهند.

چیزی که دموکراسی را زنده نگه می‌دارد، زوال خودکامگی است تا قانون یعنی ظهور اراده اکثریت جایگزین آن شود. در اینجا این فرد است که قدرت انتخاب دارد و فرد، عضو چند گروه سیاسی است که تمامی آنها با اصول دموکراتیک تشکیل می‌شوند (لاکومب، ۱۳۸۰: ۱۲۲-۱۱۹).

۲. رویه‌های اجتماعی دموکراسی

اساس تشکیل دموکراسی را تکثرگرایی اجتماعی تشکیل می‌دهد. بنا به دیدگاه نویسنده، جامعه‌ای که در آن آزادی (بیان، مطبوعات، و...) وجود دارد، جامعه‌ای است که بستر ساز وجود جامعه مدنی می‌شود که آن هم بسترهای دموکراسی را هموارتر می‌کند.

در مورد نهادهای مدنی و اجتماعی که استقلالشان از دولت به‌عنوان یک اصل اساسی تلقی می‌شود، باید اشاره کرد که هدف از تشکیل چنین نهادهای مدنی و اجتماعی و به تبع آن استقرار جامعه مدنی، تقابل با دولت به‌عنوان کارگزار نیست بلکه به‌معنی این است که هرچه استقلال و تکثر این نهادها از دولت بیشتر باشد، جامعه مدنی استحکام بیشتری خواهد داشت و توان تأثیرگذاری بیشتری بر اعمال تصمیمات و محدود کردن دولت خواهد داشت.

۳. رویه‌های اقتصادی دموکراسی

دموکراسی و سرمایه‌داری بازار شبیه زن و شوهری هستند که گرفتار زندگی پرآشوب و کشمکش‌های درونی شده‌اند ولی با این حال هر دو به زندگی‌شان ادامه می‌دهند، زیرا هیچ‌کدام مایل به جدا شدن از دیگری نیستند. اگر بخواهیم از جهان گیاهان مثالی بزنیم باید بگوییم که این دو در همزیستی متضاد به‌سر می‌برند (دال، ۱۳۷۹: ۲۱۱-۲۰۹).

دموکراسی، بیشتر در کشورهایی دوام آورده که نظام اقتصاد سرمایه‌داری بازار در آنها غلبه داشته است و کمتر در کشوری که اقتصاد غیربازار در آن غلبه داشته دوام آورده است (دموکراسی در اینجا همان نوع حکومت مردمی که در دولت - شهرهای یونان، روم، ایتالیای قرون وسطی، حکومت می‌کردند و همچنین در مورد تکامل نهادهای نمایندگی و رشد مشارکت شهروندی در اروپای شمالی نیز صدق می‌کند). دموکراسی بیشتر در کشورهایی وجود داشته که اقتصاد سرمایه‌داری بازار در آن غالب بوده است. وجود چنین رابطه‌ای بدان علت است که برخی ویژگی‌های سرمایه‌داری بازار به نفع نهادهای دموکراتیک عمل می‌کنند.

برعکس، برخی ویژگی‌های اساسی اقتصاد مسلط غیربازار به زیان دورنمای



دموکراتیک عمل می‌کنند. سرمایه‌داری بازار در بلندمدت نوعاً به رشد اقتصادی انجامیده است و رشد اقتصادی هم به نفع دموکراسی است. اولاً رشد اقتصادی، با از بین بردن فقر شدید و بهبود سطح زندگی، به کاهش تضادهای اجتماعی و سیاسی کمک خواهد کرد. به‌علاوه زمانی که کشمکش‌های اقتصادی ظاهر می‌شوند، منابعی بیش از آنچه در دسترس است در اختیار طرفین کشمکش می‌گذارد و در نتیجه امکان به‌دست آمدن توافقی مرضی‌الطرفین را فراهم می‌سازد (دال، ۱۳۷۹: ۲۱۱-۲۰۹).

ج - عناصر شکل‌دهنده دموکراسی

جدای از رویه‌های دموکراسی، دموکراسی را از منظر عناصر شکل‌دهنده آن نیز می‌توان شناخت در این صورت ارکان چهارگانه دموکراسی یعنی مشارکت، پاسخ‌گویی، مسئولیت و شفافیت باید در درجه اول اهمیت قرار گیرند.

در این مورد می‌توان بیان داشت که دموکراسی چیزی نیست جز یک قالب سیاسی که در آن اکثر مردم می‌توانند در امور عامه شرکت کنند، «مشارکت» سیاسی نیز اصل اساسی این شیوه حکومتی (دموکراسی) قلمداد می‌شود.

رابرت دال، تئورسین مباحث حوزه «فکشانیسم» و مؤلف کتاب «دموکراسی و منتقدان آن» ۱۹۸۹، مانند کارل پوپر بر مشارکت فعال، مستقل و مستمر شهروندان با اثرگذاری چشمگیر تأکید دارد. دال برای ایجاد دموکراسی، شرایطی را ضروری می‌داند که در رأس آن مقوله «امکان مشارکت مؤثر و فعال شهروندان و وجود فرصت‌های کافی و برابر برای آنان در فراگردهای سیاسی - اجتماعی» قرار گرفته است. با این حال افرادی مثل هایک نیز با نگاهی متفاوت و با توجه به الگوی اقتصادی عرضه و تقاضا، مشارکت را معلول نیازهای خاصی می‌داند نه از روی مسئولیت (قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۵۹).

بر این اساس است که گفته می‌شود دموکراسی به نوع «تصمیم‌گیری جمعی» تعلق دارد. دموکراسی در مفهوم خود بیان‌کننده این آرمان است که تصمیماتی که بر اجتماعی به‌عنوان یک مجموعه اثر می‌گذارند، باید با نظر کلیه افراد آن اجتماع گرفته شوند و همچنین کلیه اعضا باید از حق برابر برای شرکت در تصمیم‌گیری

برخوردار باشند. به عبارت دیگر، وجود دموکراسی مستلزم دو اصل کلی نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری جمعی و داشتن حق برابر در اعمال این نظارت است. هر اندازه که این دو اصل در تصمیم‌گیری‌های یک اجتماع بیشتر تحقق یابد، آن اجتماع دموکراتیک‌تر است (بیتهام و بویل، ۱۳۷۶: ۱۹-۱۷). بنا به دیدگاه کوهن، دموکراسی، حکومت جمعی است که در آن، از بسیاری لحاظ، اعضای اجتماع به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، در گرفتن تصمیماتی که به همه آنها مربوط می‌شود شرکت دارند، یا می‌توانند شرکت داشته باشند (کوهن، ۱۳۷۳: ۲۷).

این شیوه تعریف دموکراسی دو مطلب را در همان وهله اول روشن می‌سازد. اول اینکه برخلاف تصور رایج، «دموکراسی تنها مربوط به حکومت و دولت»^(۲) نیست، اصول دموکراسی در تمام اجتماعات در ارتباط نزدیک با تصمیم‌گیری جمعی هستند. نکته دوم دموکراسی را به‌عنوان «مفهومی نسبی» فرض کرده، آن را مطلق نمی‌داند که یک اجتماع یا به‌طور کامل از آن برخوردار و یا به‌طور کلی از آن بی‌بهره باشد، بلکه در اینجا بحث درجه و دامنه و عمق تحقق یافتن اصول نظارت عمومی و برابری در مشارکت در امور سیاسی است (بیتهام و بویل، ۱۳۷۶: ۱۹-۱۷).

از دیگر ارکان دموکراسی، پاسخ‌گویی است. پوپر بر این باور است که بزرگ‌ترین «مزیت دموکراسی»، امکان اعمال کنترل و نظارت - از طریق نهادهای دموکراتیک - بر عملکردهای حاکمان و صاحبان قدرت است (مک فرسون، ۱۳۸۲: ۱۹). به‌عبارتی دموکراسی مستلزم پاسخ‌گویی در طیف وسیعی از عوامل و در مجاری متنوع و کانال‌های گسترده و درگاه‌های عمیق مشروعیت‌ساز در قبال مردم به‌عنوان صاحبان امر است.

بنابراین سوای از اینکه چه تحولاتی برای دموکراسی ایجاد شده است و در بستر گذار خود چه فرایندی را طی کرده است، تا به دموکراسی کنونی رسیده است، مراد ما از دموکراسی نوعی از آن است که در آن «مشارکت» عامه مردم تابع نوع خاصی از پاسخ‌گویی در بستر فعالیت‌هایی از جانب دولت و مردم در دل «جامعه مدنی» واجد شفافیت است که مشارکت مردم را همراه با «مسئولیت» مسئولین در پی خواهد داشت.

بنا به نظر نگارنده و همان‌طور که آرت شولت نیز بیان می‌دارد، دموکراسی زمانی حاکم است که اعضای یک واحد سیاسی یا حکومت به‌طور جمعی، مساوی و بدون محدودیت‌های ساختگی سیاست‌هایی را که سرنوشت آنان را شکل می‌دهد تعیین کنند (شولت، ۱۳۸۶: ۳۲۸).

د - دموکراسی در عصر جهانی شدن

با توجه به تأثیرگذاری فرایند جهانی شدن^(۳) بر گونه‌های متنوع فعالیت‌های بشرینیان، ساختارهای دست‌ساخته انسانی نیز به طریق اولی تحت تأثیر قرار گرفته‌اند و بی‌نصیب نمانده‌اند. دموکراسی به‌عنوان پویایی که در آن عملیات دموکراتیک رخ می‌دهد، تحت تأثیر جهانی شدن قرار گرفته است. بحث چالش‌های دموکراسی در عصر جهانی شدن را در مبحث بعد مطرح خواهیم کرد، در اینجا فقط به تلاقی این دو پویا توجه می‌کنیم.

سواى از اینکه جهانی شدن منجر به بروز فشارهای خارجی می‌شود که خود نقش چشمگیری در گسترش فرایندهای دموکراسی‌سازی در جوامع مختلف به‌ویژه جوامع اروپای مرکزی و شرقی داشته‌اند (افتخاری و ماتین، ۱۳۸۰: ۱۴۱). جهانی شدن، دموکراسی را در دولت ملی دچار خدشه کرده و در حال انتقال آن به حوزه‌ها و محیط‌های منطقه‌ای و جهانی است.

گیدنز، که در میان نظریه‌پردازان جهانی شدن در زمره نظریه‌پردازان میانه قرار دارد، پدیده جهانی شدن را پایان سیاست، پایان دولت - ملت، پایان خانواده، پایان عواطف و فرهنگ و در نهایت پایان دموکراسی نمی‌داند، بلکه بر عکس معتقد است خیلی از آنها تقویت شده‌اند. او معتقد است جهانی شدن پدیده‌ای چندبعدی است که ممکن است در زمان و مکان‌های متفاوت پیامدهای یک بعد آن، آثار متضادی را در سراسر گیتی داشته باشد. او این عارضه را جهانی شدن دیالکتیکی می‌داند. (گیدنز، ۱۳۸۸) در این مورد جهانی شدن، محملی برای انتقال فرایند از دموکراسی دولت - ملتی به سطوح فرا و فرودولتی است، به‌عبارتی جهانی شدن، دموکراسی را از بین نمی‌برد بلکه برای آن قالب‌های جدید تعریف می‌کند که علت اصلی آن نیز همان جهانی شدن به‌عنوان عامل فشار از بالا و مؤثر در گذار و صورت‌بندی مفاهیم

است. دموکراسی چه جدید و چه نوع سنتی آن برای شکل‌گیری باید بر همان مبانی در نظر گرفته شود که در آن مردم عامل مؤثر، در فرایندی باشند، که مسئولیت در آن همراه با شفافیت و پاسخ‌گویی باشد.

هم‌زمان با کاهش سلطه دموکراسی در چهارچوب مرزهای دولت سرزمینی در اثر جهانی‌شدن، سخن از دموکراسی و عدالت نقش بیشتری در زبان جهانی می‌یابد. در واقع هرچه نقش دولت ملی به‌عنوان محملی برای مشارکت دموکراتیک، بیشتر زیر سؤال می‌رود، فریاد مشارکت دموکراتیک در سطح جهانی و منطقه‌ای بلندتر می‌شود. (بار احمدی خراسانی، ۱۳۸۹)

رهیافت دوم: آسیب‌شناسی دموکراسی در عصر جهانی‌شدن

آسیب‌های سیاسی با خاستگاه‌های متفاوت؛ از سطوح خرد گرفته تا سطوح کلان منظور از آسیب‌شناسی دموکراسی در عصر جهانی‌شدن، شناخت مجموعه مشکلاتی است که می‌تواند دموکراسی را به همان معنایی که پیش از این تعریف کردیم مورد خدشه قرار داده و برای انجام فعالیت‌های آن در چهارچوب دموکراتیک، مشکلاتی ایجاد کند. منظور از این پارادایم نوخاسته (آسیب‌شناسی دموکراسی در عصر جهانی‌شدن) که ارتباط تنگاتنگی با دو پدیده جهانی‌شدن و دموکراسی دارد، بروز پاره‌ای تغییرات درهم‌تنیده خارجی همراه با مجموعه واکنش‌های داخلی به آنها می‌باشد. (افتخاری و ماتین، ۱۳۸۰: ۱۴۰)

این تغییرات را البته در قالب تأثیرپذیری و استقلال کشورها نیز می‌توانیم بررسی کنیم. منظور از تأثیرپذیری استقلال حکومت‌های خرده‌ملی و تضعیف آنها این است که پدیدار شدن افول جدی در کانال‌های چندگانه مشارکت مردمی و سست شدن پایه‌های نظام رهبری کارآمد، که یکی از راه‌های دفع تهدیدها و فشارهای اقتصادی خارجی قلمداد می‌شد، جملگی در زمره نشانه‌های آشکاری از تضعیف چنین استقلالی هستند. کشورهایی نظیر انگلستان، فرانسه و آلمان در طول دهه ۱۹۸۰ این قضایا را تجربه کرده‌اند.

تحولات فنی شکل‌گرفته، دگرگونی‌های چشمگیری در اقتصاد، تجارت و مالیه بین‌المللی ایجاد کرده است. بنگاه‌های اقتصادی بین‌المللی در بازار جهانی قدرت

فزاینده‌ای یافته‌اند. بودجه بسیاری از این بنگاه‌ها بیشتر از بودجه هر دولت ملی است. چنین بنگاه‌هایی «بی‌دولت» هستند، یعنی به هیچ دولت و ملتی وابستگی حقوقی و سیاسی ندارند و کل جهان را به‌عنوان بازار خود تلقی می‌کنند. (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۱۴) ظهور چنین فرایندهایی موجب تضعیف و نادیده گرفته شدن مرزهای سیاسی دولت‌ها می‌شود. این در کنار گسترش نهادهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی که بر فراز دولت‌های ملی تصمیم‌گیری می‌کنند، است.

صندوق بین‌المللی پول، عفو بین‌المللی، بانک جهانی، سازمان ملل متحد و غیره به بازیگران مستقل سیاسی در عرصه جهانی تبدیل شده‌اند. پیدایش برخی مسائل جهان‌گیر مانند مسائل محیط زیستی، جمعیتی و بهداشتی که تنها در سطح جهانی قابل بررسی هستند، به ظهور سازمان‌های جهانی کمک کرده است (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۱۵).

درحالی‌که جهانی شدن معاصر موجب تشویق برخی نوآوری‌ها در شیوه‌های دموکراتیک شده، اما به‌طور کلی جغرافیای جدید تاکنون حکومت را کمتر دموکراتیک کرده است. البته باید گفت که با توجه به پیامدهای منفی جهانی شدن بر امنیت و عدالت، آثار زیان‌آور بر دموکراسی، خصلت ذاتی فوق‌قلمروگرایی نیست. نارسایی‌های دموکراتیک ناشی از شیوه‌های متداول برخورد با جهانی شدن است و رویکردهای جایگزین ممکن است دموکراتیک‌تر باشند (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۰).

رسانه‌های گروهی جهانی برای جنبش‌های دموکراسی در چین، چک اسلواکی، افریقای جنوبی و کشورهای دیگر تبلیغات همراه با همدردی به‌راه انداخته‌اند. سازمان‌های منطقه‌ای و فراج جهانی به شیوه‌های گوناگون از دموکراسی حمایت کرده‌اند؛ مثل توسعه جامعه مدنی از طریق برنامه‌های اتحادیه اروپا، نظارت بر انتخابات از طریق سازمان ملل متحد، و تشویق «حکومت خوب» از طریق مؤسسات برتون وودز. در واقع، تعدادی از نظریه‌پردازان و سیاستمداران توصیه کرده‌اند که سیاست‌های نئولیبرالی جهانی شدن اقتصادی، دولت‌ها را تشویق به ایجاد دموکراسی می‌کند. (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۰) اما این به معنی گسترش و بهبود اوضاع دموکراسی نیست؛ به عبارتی آنچه با نام «حکومت خوب» تشویق می‌شود، آن چیزی که به‌وجود آمده نیست، بلکه در راستای این گذار، آسیب‌هایی پیش روی خود دارد. حال به

چالش‌های پیش روی دموکراسی در عصر جهانی‌شدن در عرصه سیاسی که شامل چالش دولت - ملت پیش روی دموکراسی از یکسو، چالش فرادولتی در سطوح منطقه‌ای از دیگر سو و همچنین چالش فرادولتی در سطوح جهانی و فراج جهانی است، اشاره خواهیم داشت. آنچه ما آن را زیرمجموعه آسیب‌شناسی دموکراسی قرار داده‌ایم، به دو گونه بررسی و تحلیل می‌شود و دو خاستگاه دارد: نخست، چالش (آسیب‌های) دولت - ملت^(۴) پیش روی دموکراسی و دوم، چالش (آسیب‌های) فرادولتی در سطوح منطقه‌ای، جهانی و فراج جهانی؛ که ما در اینجا به دلیل پرهیز از پراکنده‌گویی از قسمت نخست صرف‌نظر می‌کنیم و به توضیح قسمت دوم می‌پردازیم.

دموکراسی و آسیب‌های آن در محیط‌های منطقه‌ای جهانی و فراج جهانی

الف - دموکراسی در محیط‌های منطقه‌ای، جهانی و فراج جهانی

قانون‌گذاری و نظارت در سیاست‌های دنیای معاصر نه تنها از طریق دولت‌های ملی، بلکه توسط مؤسسات منطقه‌ای و فراج جهانی نیز انجام می‌شود. در اغلب موارد، سازوکارهای حکومت محلی، منطقه‌ای و فراج جهانی تا اندازه‌ای زیاد از دولت‌ها خودمختاری به دست آورده‌اند. در چنین موقعیت‌هایی ممکن است نارسایی‌های دموکراتیکی ظاهر شوند که فقط از طریق دولت قابل اصلاح نیستند؛ بنابراین به شیوه‌های دیگری از مشارکت، مشورت، شفافیت و پاسخ‌گویی نیاز داریم (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۵-۳۳۴). گسترش تصاعدی انجمن‌ها در حوزه عمومی جدید که وابستگی زیادی به مردم دارند و نماینده طیف‌های متنوع جمعیت‌ها محسوب می‌شوند، جهان را البته به گونه‌ای مشبک سامان داده‌اند ولی با این حال داعیه‌دار پاسخ‌گویی به خواست‌های مردم هستند و توان تبدیل کردن آن به سیاست‌ها و تصمیمات را (که حوزه نفوذ دولت‌ها را تحدید می‌کند و دموکراسی را خدشه‌دار می‌کند) دارند. یکی از واقعیت‌های اساسی زندگی سیاسی بین‌المللی، افزایش جمعیت‌ها و انجمن‌های جهانی است که از نشست‌های سازمان‌های غیردولتی کوچک و جنبش‌های اجتماعی جهانی تا جلسات مؤسسات و نهادهای وابسته به سازمان ملل متحد را دربر می‌گیرد. مباحث مطرح شده توسط این جمعیت‌ها، حتی

در صورت عدم نیل به توافق، وجود یک نظام سیاسی جهانی - که خود برگرفته از ضعف نظام سیاسی در عرصه داخلی (منبعث از جهانی شدن) است، که آن هم عاملی برای جدایی و تضعیف رابطه شهروندان با دولت به شمار می آید - را تأیید می کنند. حال هرچه نقش دولت ملی به عنوان عرصه ای برای مشارکت سیاسی دموکراتیک بیشتر زیر سؤال رود، ممکن است تقاضای مشارکت دموکراتیک در سطح جهانی قوی تر شود (باراحمدی خراسانی، ۱۳۸۹). البته حکومت چندقشری نامتمرکز ناشی از جهانی شدن ممکن است سازمان یا فرایند دموکراتیک داشته باشد. برخی و یا حتی تمامی این جریانات را آزموده اند. حتی عضویت در جامعه اروپا نیز - که عالی ترین جلوه همگرایی سیاسی و اقتصادی دول اروپایی با یکدیگر است - ممکن است هم چهارچوبی قلمداد شود که از همگرایی و یکپارچگی اعضا پدید آمده باشد و هم سازوکار کارآمدی ارزیابی شود که برای حفظ این یکپارچگی به نقش آفرینی می پردازد (افتخاری و ماتین، ۱۳۸۰: ۹۷).

صرف نظر از دموکراسی در فضاهای مجازی و جهان اینترنتی که شکل گرفته و در حال شکل گرفتن است و منجر به صورت بندی مشارکت غیرنهادین در فضایی جدید شده است و همچنین سوای از اینکه، توسعه سیاست نمادین و بسیج سیاسی در نهضت های «غیرسیاسی» چه به صورت الکترونیک و چه به صورت دیگر، جریانی دیگر از فرایند بازسازی دموکراسی در جامعه شبکه ای است، این فرصت را ارتباطات الکترونیکی برای تقویت مشارکت سیاسی و ارتباط افقی میان شهروندان پدید آورده است. منظومه هایی که بر ساختار سیاسی مستقر پیشی می گیرند و بدین سان در عرصه سیاسی انعطاف و انطباق پذیری ایجاد می کنند (قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۵۸۹).

با این حال جنبه های گوناگون دموکراسی الکترونیک را می توان مورد انتقاد جدی قرار داد. همان طور که در واقع نیز مورد انتقاد بوده است. از یک سو، اگر این مشکل از سیاست دموکراتیک به عنوان ابزار مهمی برای مباحثه نمایندگی و تصمیم گیری برقرار شود، مطمئناً شکلی از «دموکراسی آتی» را هم به لحاظ ملی و هم بین المللی نهادی خواهد کرد؛ یعنی با اینکه شمار نسبتاً اندکی از نخبگان تحصیل کرده و مرفه در چند کشور به وسایل ممتاز اطلاعات و مشارکت سیاسی

دسترسی خواهند داشت و در عمل شهروندی را قوام می‌بخشند، اما عوام و توده‌های محروم جهان و کشور به هسته نوین دموکراتیک راه نمی‌یابند، همان‌گونه که برده‌گان و بربرها در بدو تولد دموکراسی کلاسیک در یونان راهی بدان نداشتند (قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۵۸۹).

آنچه مهم است و توجهات را به‌صورت مضاعف به خود جلب می‌کند، تلاش بشردوستانه‌ای است که از سوی نهضت‌ها و نهادهایی مانند عفو بین‌الملل، صلح سبز، آکسفام و... حمایت می‌شوند و هزاران هزار گروه فعال محلی و منطقه‌ای و سازمان‌های غیردولتی در سراسر جهان، نیرومندترین عامل بسیج در سیاست اطلاعات هستند. هدف آنها تأثیرگذاری بر فرایند سیاسی است (قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۵۹۰).

عاملان غیردولتی در واقع شروع به مشارکت بیشتر در سیاست‌گذاری‌های جهانی کرده‌اند. همایش‌های گسترده جامعه مدنی در کنار ملاقات سران گروه هفت، نشست‌های ویژه سازمان ملل متحد، جلسات سالانه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و همایش‌های وزرای سازمان تجارت جهانی برگزار شده‌اند. مؤسساتی مثل یونیسف، برنامه توسعه ملل متحد و بانک‌های توسعه چندجانبه به‌طور فزاینده‌ای با سهام‌داران غیردولتی درباره آماده‌سازی، اجرا و ارزیابی طرح‌ها و برنامه‌ها رابطه دارند (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۸).

به عبارت بهتر یکی از مشکلات عمده‌ای که اکنون نظام‌های دموکراتیک با آن مواجه هستند، فرسایش و کاهش حاکمیت بر سرنوشت خویش است و دلیل این امر این است که بسیاری از عوامل که رفاه توده‌های این کشورها را رقم می‌زند، در خارج از مرزهای آنها قرار دارد. زمینه‌های متعددی از قبیل تباهی محیط زیست، کنترل بر منابع طبیعی، جابه‌جایی جمعیت و همچنین تمهیدات نظامی، مشکلات اقتصادی و پولی و... دولت‌ها بسط می‌یابند. امروز هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند از وقایعی که فراسوی مرزهایش رخ می‌دهد جدا بماند. به این ترتیب مهم‌ترین پرسش‌هایی که در مورد دموکراسی مطرح هستند، یکی چگونگی به‌وجود آوردن یا مستحکم کردن نهادهایی است که نیروهای جهانی و شرکت‌های فراملیتی را که تعیین‌کننده سرنوشت ملت‌ها هستند، اداره و کنترل می‌کنند، و دیگری چگونگی پاسخ‌گو نگاه

داشتن این نهادها در مقابل دموکراسی است (بیتهم و بویل، ۱۳۷۶: ۱۶۱-۱۶۰). به عبارتی دموکراسی به شکل منطقه‌ای صورت‌بندی شده است.

به عبارت دیگر، نسبت ژئوپلیتیک نیز دستخوش دگرگونی قرار می‌گیرد. اگر در گذشته، منافع سیاسی و اقتصادی در قالب یک سرزمین با مرزهای مشخص تعریف می‌شد، امروزه منافع در این حوزه‌ها در قالب نهادهای فراملی نظیر اتحادیه اروپا، منطقه آزاد اقتصادی امریکای شمالی (NAFTA)، بانک جهانی (WB)، سازمان تجارت جهانی (WTO)، و... تعریف می‌شود. اگرچه ناآرامی‌های ناشی از اجلاس سیاتل، جهانی‌شدن اقتصاد را با چالش مواجه کرد، اما تصمیم اتحادیه اروپا به گسترش این اتحادیه از ۱۵ به ۲۷ عضو نشان می‌دهد جهانی‌شدن در حوزه سیاست به شکل دیگری و در قالب منطقه‌گرایی در جریان است (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۱۶۴).

گذشته از بازیگران رسمی در عرصه بین‌المللی، امروزه جنبش‌ها و سازمان‌های متعددی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند که در تعیین سیاست‌ها و نتیجه‌بخشی تحولات، تأثیر بسزایی دارند؛ اصناف، تعاونی‌ها، مجامع، جنبش‌ها و مؤسساتی از این قبیل هستند که دایره‌های فراملی دارند و خود را محدود به حوزه‌ای خاص نمی‌سازند. تحول مهم دیگری که این مؤسسات در طول سال‌های اخیر می‌آزمایند، خروج از دایره و حوزه بسته اقتصاد و پرداختن به مسائل سیاسی - اجتماعی است که امروزه بدان اقبال و توجه بیشتری می‌شود. این کارگزاران جدید، در بحث حساس و مهم مشروعیت، جایگاه مهمی برای خود یافته‌اند، به گونه‌ای که در فرایند بسیج اجتماعی، عواملی مهم به‌شمار می‌روند که سهم بسزایی در راه‌اندازی، هدایت و به نتیجه رساندن حرکت‌ها ایفا می‌نمایند. به عبارتی نظام‌های سیاسی در فرایند تصمیم‌گیری خود باید جایگاه ویژه‌ای برای این نهادها پیش‌بینی کنند؛ که در غیر این صورت تنش و تعارض جدی به وجود خواهد آمد (افتخاری و ماتین، ۱۳۸۰: ۳۸). مثلاً در کنفرانس ۱۹۹۲ «ریو»، ۱۴۰۰ سازمان غیردولتی، حضوری فعال داشته‌اند که حکایت از اهمیت آنها در تصمیم‌سازی جهانی دارد. همین وضعیت در مورد «کنفرانس سازمان ملل متحد درباره حقوق بشر» در سال ۱۹۹۳ در وین، درباره «جزایر کوچک» در سال ۱۹۹۴ در باربادوس، درباره «توسعه» سال ۱۹۹۴ در قاهره، نیز به چشم می‌خورد. (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۳۸) همان‌طور که روشن است، بسیج

اجتماعی دیگر صرفاً توسط دموکراسی‌های ملی صورت نمی‌گیرد، بلکه نمایندگان بسیج اجتماعی در لایه‌ها و لایه‌بندی‌های جدید، کارگزاری‌های فرادولتی هستند. همچنین، امنیت جهانی و معضلات مربوط به آن به‌طور قطع بدون همکاری و حضور مؤثر نهادها و سازمان‌های دیگر (غیر از دولت؛ اعم از رسمی و غیررسمی) امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر، لایه واسطی بین این نهادها و سازمان‌ها و دولت‌های ملی به‌وجود آمده است که از آن به جامعه مدنی جهانی یاد شده و بدون همکاری آنها، معضلات حل‌نشده می‌نماید. (افتخاری و ماتین، ۱۳۸۰: ۳۸)

جامعه مدنی - یعنی بخشی از تقاضاها که به‌صورت غیرمستقیم از خطوط غیررسمی تبدیل به سیاست می‌شود؛ مثلاً زنان که برای رسیدن به آنچه خود «فرصت یکسان با مردان» یاد می‌کنند در فرایندهای جهانی مشارکت می‌کنند - در گستره جهانی نمود یافته و تحولی به‌هم‌پیوسته را پدید می‌آورد که فقط موضوع یک دولت خاص نبوده و تمام نظام‌ها را درگیر آن می‌سازد. بر همین سیاق، شکل‌گیری «اپوزیسیون» (قانونی) را داریم که در عین بهره‌مندی از حمایت قانونی، از حق اعتراض و مخالفت خود بهره می‌جویند و به‌صورت مستقیم، افکار عمومی را مخاطب خود قرار می‌دهند. از سوی دیگر، حوزه‌های حضور عمومی پررنگ‌تر شده و مشاهده می‌شود که انتخابات، رسماً در بسیاری از نظام‌های سیاسی حقی مهم و سرنوشت‌ساز به‌شمار آمده و بدین ترتیب، راهبری امور صرفاً با حضور مؤثر مردم ممکن می‌شود. نمودهایی از این قبیل، حکایت از آن دارد که «شهروند جهانی» با حساسیتی متفاوت از پیشینیان خود به امر «اداره جهان» می‌نگرد، از این‌رو گذار به «جمهوری» می‌تواند برای بسیاری از کشورها معضلی جدی باشد که اقتضای زندگی در جهان معاصر است (افتخاری و ماتین، ۱۳۸۰: ۳۸). همان‌گونه که ذکر شد و بنا به تحولی که فرایند جهانی‌شدن برای دموکراسی به ارمغان آورده است، دموکراسی در محیط‌ها یا عرصه‌هایی فراتر از دولت - ملت، جایگاهی برای تعریف یافته است، این محیط‌ها اعم از سازمان‌های منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی یا فراجهانی‌اند؛ بر همین اساس لازم است تا روند شکل‌بندی دموکراسی به‌چنین سازمان‌هایی و از چنان سازمان‌هایی مورد ملاحظه و توجه قرار گیرد تا مشخص شود آیا دموکراسی در این سازمان‌ها نهادینه و درونی شده است یا خیر؟

در ادامه این گفتار به بررسی سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای داعیه‌دار دموکراسی می‌پردازیم و در بخش بعد، آسیب‌های پیش روی این دموکراسی‌ها را مورد واکاوی قرار خواهیم داد.

یکی از کمیسیون‌های سازمان ملل، این سازمان‌ها را به دو دسته کلی تقسیم می‌کند:

۱. سازمان‌هایی که از بالا به پایین عمل می‌کنند؛ این کمیسیون این سازمان‌های جهانی را به دو دسته تقسیم می‌نماید:

الف - سازمان‌هایی که در قالب «سیستم دولت‌ها» عمل می‌کنند؛

ب - سازمان‌هایی که در «سیستم ملل متحد» عمل می‌کنند.

۲. سازمان‌هایی که از پایین به بالا عمل می‌کنند: NGOها از یک سو و جنبش مدنی - اجتماعی بین‌المللی از سوی دیگر از این سازمان‌ها هستند.

۱. سازمان‌هایی که از بالا به پایین عمل می‌کنند

۱-۱. سازمان‌های دولت پایه غیر ملل متحد

مؤسسات برتون وودز، اتحادیه اروپا، منطقه آزاد اقتصادی امریکای شمالی (NAFTA)، بانک جهانی (WB)، سازمان تجارت جهانی (WTO) و ناتو (NATO)، همه از مؤسسات و سازمان‌هایی هستند که در قالب سیستم دولت‌ها عمل می‌کنند. در همه سازمان‌ها به نوعی واگذاری قدرت دولتی مشاهده می‌شود و به دلیل تضعیف نقش و کارویژه دولت، به نقش آنها افزوده شده است؛ به نوعی که حتی دولت‌ها مثلاً در مؤسسات برتون وودز که سیاست‌های تعدیل ساختاری از سوی آنها بر دولت‌ها اعمال می‌شود، حتی نقش انتقادی نیز ندارند. میزانی از قدرت دولت‌ها در زمینه اقتصادی به سمت بالا و مؤسسات اقتصادی حرکت کرده است؛ حتی برخی اعتبارات تخصیصی از سوی این مؤسسات به دولت‌های عضو به دلیل مسائل حقوق بشری محدود و ممنوع می‌شود (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۵).

در مورد سازمان آتلانتیک شمالی - ناتو (NATO) - باید خاطر نشان کرد که به دلیل وابستگی تام به تصمیم‌گیری دولت‌ها و دوری و جدایی از فرایند اتخاذ تصمیم از سوی ملت‌ها و همچنین عدم مشارکت شهروندان در آن (حتی پس از جنگ سرد

و با وجود تغییر ماهیت دادن این سازمان که بنا به اقتضای محیط بین‌الملل بوده است) بررسی را محدود می‌کنیم، چون با منظور ما از بررسی در این پژوهش هم‌خوانی ندارد.

مجموعه مؤسسات برتون وودز و مؤسسات مالی، پولی و تجاری چون سازمان تجارت جهانی (WTO)، بانک جهانی (WB) و... نیز از مجموعه سازمان‌هایی هستند که از بالا به پایین عمل می‌کنند. توزیع قدرت در این سازمان‌ها به گونه‌ای است که از عضویت کشورها در این مؤسسات گرفته تا حل شدن دولت‌ها، در اثر این خط‌مشی‌های - که در اثر جهانی‌شدن در نظام تجاری - پولی این مؤسسات رخ داده است - گستردگی دامنه این مؤسسات را نشان می‌دهد. این سازمان‌ها نیز طیف گسترده‌ای از سازمان‌ها را دربر می‌گیرند که توان تأثیرگذاری بر دولت‌ها را دارند و در راستای سیاست‌های ارائه تسهیلات، خط‌مشی‌های تعدیل ساختاری در کشورهای عضو را کنترل می‌کنند و منجر به محدودیت در اعمال این دولت‌ها می‌شوند؛ حتی عضویت در این سازمان‌ها نیز مرهون ایجاد گستره‌ای از تمایلات این سازمان‌ها است؛ مثل ترویج حقوق بشر، رعایت مسائل زیست‌محیطی، ایجاد فضای باز سیاسی و... که ضمن اینکه توان دولت‌ها را برای انجام امور مورد نظر خود - که ممکن است با موارد ذکرشده از جمله عدم رعایت حقوق بشر و... هم‌خوانی نداشته باشد - زیر سؤال می‌برد، عرصه و حوزه وسیعی را دربر می‌گیرد که ممکن است به حد سازمان ملل متحد نباشد، ولی چیزی از آن کمتر نیست. در سال ۱۹۹۸ مخالفت مردم نقش مهمی در متوقف کردن پیشروی به‌سوی یک توافق چندجانبه در زمینه سرمایه‌گذاری از طریق سازمان توسعه و همکاری اقتصادی داشته است. سازمان توسعه و همکاری اقتصادی پس از این تجربه تلخ، فعالیت‌های امدادی خود را به جامعه مدنی گسترش داده است (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۹).

مؤسسات منطقه‌ای، لایه‌ای دیگر از حکومت در دنیای درحال جهانی‌شدن تلقی می‌شوند که در آنها دموکراسی در عین حالی که درحال شکل گرفتن است، مشکل‌آفرین نیز شده است. نتایج طرح‌های نظارتی منطقه‌ای از اواسط قرن بیستم، اغلب با این امید که این چهارچوب‌های فوق‌دولتی خواهند توانست جریان‌ات جهانی را مؤثرتر از دولت‌های ملی اداره کنند، ظاهر شده‌اند. با وجود این،

حکومت‌های منطقه‌ای را معمولاً به‌عنوان تمهیدات تکنوکراتیک تلقی کرده‌اند که توجه چندانی به شرایط لازم دموکراتیک ندارند. به‌جز بازار مشترک امریکای شمالی (CACM) و اتحادیه اروپا، هیچ مؤسسه منطقه‌ای، یک مجمع مردمی انتخابی ندارد. به‌همین ترتیب، بازار مشترک جنوبی (مرکوسور) از این نظر که دارای یک همایش مشورتی اجتماعی اقتصادی است، که اتحادیه‌های کارگری و سایر سازمان‌های مدنی می‌توانند در آن نماینده داشته باشند، استثناء محسوب می‌شوند (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۶).

در مورد اتحادیه اروپا باید خاطر نشان کرد که فارغ از مشکلات پیش‌روی این مجموعه، تلاش‌ها برای یکپارچه‌سازی در این اتحادیه توأم با فرایند واگذاری قدرت از سوی دولت‌ها به‌نفع ملت‌ها بوده است. به‌رغم مخالفت‌های اولیه صورت‌گرفته در جریان معاهده لیسبون که بیشتر اثبات رویکردها و تلاش‌های فدرالیست‌ها برای انتقال قدرت به‌سوی آرای ملت‌ها بود، ولی ضربه محکمی بر بدنه دولت‌ها و استحکام لایتغیر آنها که نزدیک به ۴۶۰ سال ایجاد شده بود، وارد کرده است. البته بین اتحادیه اروپا و سایر سازمان‌ها به دلیل گستردگی حوزه‌های جغرافیایی و سیاسی، تفاوت‌های کثیری است از جمله: نخست اینکه اتحادیه اروپا تنها مجمع فراملی است که در آن مجموعه سه قوه (به‌ویژه پس از معاهده لیسبون) به‌طور فعال و مستقل از دولت‌ها زیست می‌کنند. سه قوه که شامل قوه مقننه یا همان پارلمان اروپا که با رأی آزاد شهروندان به‌عنوان تعیین‌کنندگان در آن تشکیل و تداوم می‌یابد، قوه مجریه یا مجموعه ریاست‌جمهوری با وزیر امور خارجه و رئیس‌جمهور و وزارت دفاع و... که فرایند انتخاب در آن بنا به معاهده آخر، یعنی لیسبون انتخابی است و قوه قضائیه، یعنی مجموعه دادگستری و دیوان دادگستری که مسائل، قضایا، مشکلات و دعاوی بین دولت‌ها و همچنین شهروندان در آن حل و فصل می‌شود، است.

۲-۱. سازمان ملل متحد

نهادی که ما امروز به آن چشم دوخته‌ایم، یعنی سازمان ملل متحد، که ثمره جنگ جهانی دوم است، کارش را واقعاً پس از پایان جنگ سرد آغاز کرده است. البته این

آغاز، زمانی است که دولت‌هایی که در آن عضویت دارند اقتدارشان را در برابر مؤسسات بزرگ مالی از دست داده‌اند. شاید زمان آن فرا رسیده که به جای جنگ جهانی سوم، جهانی شدن دموکراسی پا به عرصه وجود بگذارد (کلانتریان، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

البته این به معنای برابر بودن دولت‌ها در سازمان ملل نیست. «دموکراسی» در سازمان ملل متحد به‌طور کلی به معنای چیزی بیش از اصل ساده و مبهم برابری رسمی دولت‌ها نیست. بر این اساس، چین و وانواتو در مجمع عمومی از حق رأی مساوی برخوردارند، هرچند جمعیت چین، هزار برابر وانواتو است. (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۸) سازمان ملل به‌عنوان ارگانی که نماینده تمام ملت‌های دنیا است، خود بخش‌های وسیعی از حوزه اختیارات دولت‌ها را سلب کرده و در پارلمانی که نماینده تمام ملت‌ها است، جمع کرده است. این سازمان علاوه بر این، شامل کارگزاری‌های متنوع و متعددی است که هرکدام در حوزه‌های تخصصی از جمله فرهنگی، امنیتی، حقوقی و اقتصادی و... فعالیت‌های بشردوستانه انجام می‌دهند. حوزه کاری این سازمان از اعاده حق آزادی زنان در کشورهای عربی گرفته تا صلاحیت دولت‌ها در اقامه دعوا را دربر می‌گیرد. این سازمان همچنین واجد قوه قضائیه مستقل از دولت‌ها است (یعنی قضات دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه نماینده دولت خود محسوب نمی‌شوند، بلکه به‌عنوان متخصصان امر در مقام قضا هستند و حتی ممکن است دولت متبوع خود را محکوم کنند و علیه آن رأی صادر کنند؛ شبیه رأی صادره علیه انگلیس توسط قاضی انگلیسی در قضیه ملی شدن صنعت نفت در ایران که توسط دکتر محمد مصدق اقامه دعوا شده بود (ر.ک. اسناد سازمان ملل به نقل از شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۷).

دبیرکل سابق سازمان ملل متحد، در سال ۱۹۹۵ به‌طور مفصل درباره دموکراسی به‌عنوان «حکومتی مطلوب» بحث کرده، اما فقط ۵ سطر کوتاه به‌عنوان شعار برای کاربرد اصول دموکراتیک در سازمان تحت مدیریت خود اختصاص داده است.

در اغلب موارد، بحث‌های مربوط به اصلاحات دموکراتیک در سازمان ملل متحد گرفتار مجادلات پیشین درباره تجدید نظر در ترکیب اعضای شورای امنیت

شده است. از سوی دیگر، اندیشه‌های بسیار ابتکاری مثل پیشنهاد *ارسکین چایلدرز* برای ایجاد شورایی در زمینه فرهنگ، نمایندگی و حکومت در سازمان ملل متحد مطرح شده‌اند؛ او برای بحث‌های مربوط به دموکراسی جایگاهی خاص و نهادی شده در درون سازمان مذکور قائل شده است. با وجود این، چنین دیدگاهی به جای آنکه در معرض بحث‌های عمومی گذاشته شوند، به قفسه‌های بایگانی رفته‌اند (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۸).

۲. سازمان‌هایی که از پایین به بالا عمل می‌کنند

آنچه NGOها را تبدیل به مجموعه‌هایی در خدمت بشریت می‌کند، جدای از نسل، جنس، نژاد، و... مقوله نفع عمومی بشریت است. امروزه NGOها در امر سرنوشت بشر بیشتر از تمام دولت‌ها که داعیه‌دار نفع عمومی هستند، در حال نفع‌رسانی هستند و صلاحیت آن را دارند.

در پنجاه سال اخیر، به همت «سازمان‌های غیردولتی» در روابط میان ملت‌ها، در مفهوم مردم‌سالاری، در وضعیت اقتصادی و در حقوق بین‌الملل تغییرات عمده‌ای صورت گرفته است، پیکار در راه استقرار حقوق بشر، کارهای بشردوستانه، کمک‌های فوری پزشکی، کنترل آزادانه زاد و ولد، احترام به حقوق زنان، توجه به درمان بیماری‌ها نوظهور، حق برخورداری از بهداشت و آموزش رایگان، حق دسترسی آزاد به اطلاعات و اخبار، حق عضویت در گروه‌ها و احزاب، پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای به دست آمده است. تمام این دستاوردها، ثمره کار احزاب سیاسی، مؤسسات مالی و تشکیلات اداری یا اتحادیه‌ها نبوده، بلکه توسط روشنفکران و به یاری سازمان‌های غیردولتی تحقق یافته است (کلانتریان، ۱۳۸۵: ۱۵۶). ظهور سازمان‌های غیردولتی (NGOs) با یک معیار سنجش یا ملاک جهانی بین‌المللی در عمل و اهدافشان نمایندگی می‌شود. این همان چیزی است که اغلب تحلیل‌گران به‌عنوان «جامعه مدنی جهانی» از آن یاد می‌کنند. (Kaldor, 2003) اینها [NGOs] سازمان‌های خصوصی هستند؛ هرچند اغلب، به وسیله نهادهای عمومی که بیرون از کانال‌های حکومت عمل کرده و مشکلات جهانی را مورد توجه قرار می‌دهند، حمایت یا تا اندازه‌ای بودجه‌رسانی می‌شوند. سازمان‌های غیرحکومتی، اغلب بر

ارزش‌هایی تأکید می‌کنند که به‌طور جهانی پذیرفته شده‌اند، اما به لحاظ سیاسی توسط کارگزاری‌های سیاسی از جمله حکومت‌ها در راستای منافع آنها مورد سوء استفاده و دست‌کاری قرار گرفته‌اند. به‌عبارت دیگر، سازمان‌های غیرحکومتی بین‌المللی ادعا می‌کنند که مجریان حقوق بشر اجرا نشده هستند. یک مورد مرتبط و به‌جا سازمان عفو بین‌الملل^۱ است که تأثیر آن ناشی از این واقعیت است که یک سازمان برابر - فرصت^۲ و منتقد تمام اشکال سرکوب‌گری سیاسی، ایدئولوژیک یا مذهبی، بدون توجه به منافع سیاسی در معرض خطر است. نمونه‌های گروه‌های جامعه مدنی جهانی شامل پزشکان بدون مرز،^۳ اکسفام، صلح سبز و هزاران مورد دیگر می‌شوند. سلسله کتاب‌های سال جامعه مدنی جهانی، که یک گزارش سالانه تهیه‌شده توسط مرکز مطالعات حکومت جهانی مدرسه اقتصاد لندن و تحت سرپرستی *ماری کالدور*^۴ است، مدارک و شواهد زیادی درباره اهمیت کمی و ارتباط کیفی این کنش‌گران جامعه مدنی جهانی فراهم می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه آنها اکنون مدیریت اجتماعی و سیاسی مسائل جهانی و محلی را در سراسر جهان دگرگون کرده‌اند.

البته ناگفته هویداست که از طریق رسانه است که این سازمان‌ها به همگان دسترسی دارند و مردم را در حمایت از آرمان‌ها و اهدافشان بسیج می‌کنند. بدین طریق است که آنها سرانجام بر حکومت‌های تهدیدشده توسط رأی‌دهندگان یا بر شرکت‌های هراسان از واکنش‌های مصرف‌کنندگان، فشار وارد می‌کنند؛ بنابراین، رسانه تبدیل به میدان نبرد برای مبارزه یک NGO می‌شود. از آنجا که این مبارزات، جهانی هستند، رسانه‌های جهانی نیز، آماجگاه اصلی هستند. این‌گونه است که جهانی‌شدن ارتباطات، به جهانی‌شدن سیاست رسانه‌ای^۵ منتهی می‌شود (Costanza-Chock, 2006).

-
1. Amnesty International
 2. Equal-opportunity
 3. Medecins Sans Frontieres
 4. Mary Kaldor
 5. Globalization of Media Politics



این سازمان‌ها در حال حاضر بخش قابل توجهی از فعالیت‌های جهانی را در اختیار خود قرار داده‌اند؛ شاید یک‌دهم این سازمان‌ها ابزارهای فوق‌العاده‌ای برای تغییر سیمای زمین محسوب می‌شوند. این سازمان‌ها از طریق فعالیت‌های خود، کمک می‌کنند تا جهان، قابل تحمل‌تر شود، ضمن آنکه کمک می‌کنند تا سازمان ملل متحد مأموریتش را برای حفظ صلح یا توسعه انجام دهد (کلانتریان، ۱۳۸۵: ۱۵۸).

NGOها در انتخاب ارگان‌های رهبری خود قانون‌مندتر و در تأمین بودجه خود شفاف‌تر عمل می‌کنند، زیرا از طریق امکانات بیشتر، اقتدار بیشتری کسب خواهند کرد. ضمن آنکه توان بیشتری برای بسیج مردم برای آنها (به دلیل ماهیت منافع‌محور آنها) متصور و مترتب است و همان‌طور که ذکر شد، شفافیت بیشتری در پاسخ‌گویی دارند و همچنان‌که سازمان ملل متحد، مجمع عمومی دارد و همچنان‌که مؤسسات مالی، هزاران مکان برای گرد آمدنشان در اختیار دارند، NGOها نیز نیاز به بنیاد خود دارند. این امر تا حدی با اجلاس اجتماعی پورتوالگر آغاز شده است (کلانتریان، ۱۳۸۵: ۱۶۲).

رهیافت سوم: آسیب‌شناسی دموکراسی در محیط‌های منطقه‌ای و جهانی

بنا به دیدگاه آرت شولت، تاکنون تجربه نشان داده است که حکومت چندقشری نامتمرکز ناشی از جهانی‌شدن، ذاتاً دموکراتیک‌تر از پیشرفت و توسعه ملی از طریق یک دولت مستقل نیست. در واقع، در بسیاری از موقعیت‌ها، ثابت شده است که حکومت پساخودمختار، چندان دموکراتیک نبوده است (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۵-۳۳۴).

اگر از دیدگاه دموکراسی به این نهادها بنگریم، نقطه ضعف آنها این است که اغلب براساس الگوهای خشک پاسخ‌گویی بین دولتمردان عمل می‌کنند، به این معنی که به جای پاسخ‌گویی به افکار عمومی جهان، در مقابل دولت‌ها پاسخ‌گو هستند و در برابر آن‌دسته از کشورهای عضو که از خود سرسختی و سازش‌ناپذیری نشان می‌دهند، قدرت اعمال نفوذ کافی ندارند، و اغلب ملاک گرایش آنها، به جای افکار عمومی ملت‌ها، سابقه امپراتوری دولت‌ها یا قدرت فعلی آنهاست. پیشرفت به سوی دموکراتیزه کردن نهادهای بین‌المللی، حرکتی آرام است و شکل گسترش دامنه نفوذ نهادهای موجود، از قبیل انجمن‌های دفاع از حقوق بشر و دادگاه‌ها و پارلمان‌های

منطقه‌ای مثل پارلمان اروپا، را به خود می‌گیرد. (بیتهام و بویل، ۱۳۷۶: ۱۶۱)

اما ضرورت یافتن راه‌حلی بین‌المللی برای معضلات جهانی، باعث می‌شود که دورنمای تشکیل یک پارلمان جهانی کارآمد و مفهوم «شهروند جهانی»، دیگر سخنانی آرمان‌گرایانه و موهوم پنداشته نشوند، بلکه به‌عنوان هدفی واقعی تلقی گردند. (بیتهام و بویل، ۱۳۷۶: ۱۶۱)

مؤسسات تجاری و مالی در صندوق بین‌المللی پول به‌منظور تدوین و کنترل سیاست‌های اقتصادی کلان تعهدشده، روابط قابل ملاحظه‌ای با گروه‌های تجاری، اندیشمندان، و اتحادیه‌های کارگری (به نسبت کمتر) برقرار کرده‌اند. در مؤسسات برتون وودز، اعمال روش سهمیه‌بندی موجب شده است تا یک‌چهارم دولت‌های عضو، کنترل سه‌چهارم آراء را به‌دست آورند. دولت‌ها می‌توانند فقط با وحدت نظر، احکام سازمان تجارت جهانی را لغو کنند، در همین حال اکثریت عظیمی از دولت‌ها از گروه هفت و سازمان توسعه و همکاری اقتصادی کنار گذاشته شده‌اند، درحالی‌که تصمیم‌های گرفته‌شده در این همایش‌ها تأثیرات جهانی دارند (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۸).

مؤسسات مالی بزرگ، بیش از هر زمان دیگری نقش اساسی در تغییر سیمای جهان بازی می‌کنند. با به‌کارگیری شیوه‌هایی که در آن پیشرفت‌های تکنیکی را به مرحله عمل می‌رسانند، تحولی در نحوه کار، سرگرمی‌ها، آموزش و مصرف ایجاد می‌کنند، ولی زیر فشار الزامات فوری و با اینکه امروزه قدرتشان به‌مراتب از قدرت دولت‌ها بیشتر است، به‌رغم گسترش بیش از اندازه‌شان و نیز علی‌رغم در دست داشتن ابزارهای لازم تأثیرگذاری بر حوادث عمده‌ای که تداوم توسعه را تضمین می‌کنند، باز هم نمی‌توانند در مورد مسائل عمده‌ای که جهان ما با آن روبه‌رو است، اقدامی صورت دهند (کلاتریان، ۱۳۸۵: ۱۵۶).

جهانی‌شدن ممکن است پیوندهای تکنولوژیک و اقتصادی سریعی را به‌وجود آورده باشد، ولی حتی بین کسانی که فعالانه در بحث‌های مربوط به ارتقای مشارکت جهانی شرکت دارند، هنوز ارزش‌های مشترک و نوعی احساس جمعی را به‌وجود نیاورده است. از این نظر، بحث درباره مدیریت جهانی در چهارچوب نهادهای بین‌المللی (سازمان ملل متحد، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان

تجارت جهانی) هنوز به شدت بر سنت لیبرالی و نهادگرایانه حاکم مبتنی است و بحث‌های موجود درباره دموکراسی در سطحی فراتر از مرزهای دولت سرزمینی، هنوز تا حد زیادی بحث‌هایی فن‌سالارانه درباره نحوه تقویت شفافیت و در برخی موارد نیز پاسخ‌گویی است. در این بحث‌ها حتی گاه عمداً از پرداختن به مسئله توزیع نابرابر قدرت در فرایند تصمیم‌گیری در این سازمان‌ها خودداری می‌شود. رویکرد نهادگرایی لیبرال هنوز دولت‌محورانه و کثرت‌گرایانه نیز هست. گوهر این رویکرد را **رابرت کوهن** به خوبی بیان کرده است، یعنی وقتی که دموکراسی جهانی را «کثرت‌گرایی اختیاری ملازم با شفافیت حداکثر» تعریف می‌کند. نهادگرایی لیبرالی اساساً به معنای نگرش اصلاح‌طلبانه به نهادهای بین‌المللی هم هست، یعنی نگرشی که اکثر تصمیم‌گیرندگان بانفوذ جهانی به آن باور دارند (باراحمدی خراسانی، ۱۳۸۹).

خلاء مشارکت جهانی

انکار پیامدهای مدیریتی استراتژی‌های تأمین دسته‌جمعی کالاهای عمومی جهانی، پیامدهایی معنایی نیز دربر دارد. این نوع استراتژی تاکنون مجال چندانی برای گسترش مشارکت «دموکراتیک» باقی نگذاشته است. این وضعیت نمی‌تواند برای مدتی طولانی ادامه یابد، همان‌طور که ابتکارات اخیر در نهادهای بین‌المللی مختلف، مثل «شبکه توسعه جهانی» بانک جهانی و اقدامات دیگر برای درگیر کردن جامعه مدنی به جایگاهی در مدیریت جهانی خواهد رسید که بازارهای بین‌المللی در جهانی شدن اقتصاد رسیده‌اند. ولی به دلایلی پر کردن «خلاء مشارکت» از طریق جذب بازیگران غیردولتی در این فرایند، مسائل خاص خود را دارد. این نوع مشارکت، باعث به حداقل رسیدن اهمیت دولت‌های دارای حاکمیت مستقل نمی‌شود و این دولت‌ها با منابع خود و با توانایی‌های قانون‌گذاری خود همچنان در کانون هرگونه استراتژی برای تدوین دستورکار درباره کالاهای عمومی باقی خواهند ماند.

این امر سه دلیل دارد: سازمان‌های غیردولتی و سایر بازیگران غیردولتی به‌رغم آشکار بودن آنها نمی‌توانند دارای مشروعیت دولت ملی به‌عنوان منبع حاکمیت و

اقتدار سیاست‌گذاری و انحصار آن بر وفاداری جامعه باشند. دلیل دوم، مرتبط با دلیل پیشین، این است که برخلاف مقبولیت گسترش مشارکت برای وارد شدن این بازیگران مهم، به‌طور گسترده‌ای چنین تصور می‌شود که این بازیگران در درون خود و در مقایسه با دولت‌ها و سازمان‌های بین‌دولتی اغلب از پاسخ‌گویی و دموکراسی کمتری برخوردارند. دلیل سوم این است که اجرای قطعنامه‌هایی که طی مذاکرات «جهانی» یا اغلب توسط سازمان‌های بین‌المللی اتخاذ می‌شوند، همچنان عمدتاً جزو وظایف دولت‌های ملی است یا دست‌کم به رضایت و همکاری این دولت‌ها بستگی دارد. (بار احمدی خراسانی، ۱۳۸۹)

این مسائل به وجود ناهنجاری‌های مهمی در نظام جهانی اشاره می‌کنند. گسترش مشارکت و ورود بازیگران غیردولتی مثل سازمان‌های غیردولتی و جنبش‌های اجتماعی جهانی، مسئله عدم مشارکت کافی کشورهای درحال توسعه در فرایندهای رسمی‌تر سیاست‌گذاری را حل نمی‌کند. مسائل مربوط به مدیریت «جهانی» تحت سلطه دولت‌ها و گروه‌های قدرتمندی قرار دارد که در سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های بین‌المللی نظیر گروه ۷ یا گروه ۸ شرکت دارند. تقاضاهای گوناگونی که برای گسترش و تبدیل گروه ۷ به گروه ۱۶، گروه ۲۰ و غیره مطرح شده است، نشان می‌دهد که رهبران اقتصاد جهانی برای اینکه بتوانند کاری را پیش ببرند، باید کثرت و تنوع را بپذیرند و همکاری در تأمین کالاهای عمومی به توسعه مشارکت بستگی دارد. این باور رواج یافته است که شرایط نهادی محافل اصلی سیاست‌گذاری جهانی برای ایجاد همکاری «جهانی» مؤثر در مورد بسیاری از مسائل سیاست‌گذاری کفایت نمی‌کند. مهم‌تر اینکه، نابرابری موجود در فرایندهای مذاکرات و به حاشیه رانده شدن کشورهای درحال توسعه در این فرایندها - مانند دو اجلاس سیاتل و دوحه - باعث دشوارتر شدن تأمین کالاهای عمومی حیاتی برای ایجاد یک نظام جهانی عادلانه‌تر می‌شود.

برخلاف دولت‌ها یا شرکت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی (چه نهادهای مالی بین‌المللی و سازمان جهانی تجارت یا مؤسسات کارکردی سازمان بهداشت جهانی) فاقد اتباع طبیعی هستند که در درجه اول به این سازمان‌ها وفادار باشند. زندگی اقتصادی ممکن است به‌طور فزاینده‌ای خصلت جهانی به خود بگیرد، ولی

همان‌طور که طرفداران «جهانی - محلی شدن» می‌گویند، زندگی اجتماعی - سیاسی روزمره اکثر مردم همچنان با شرایط ملی و محلی آنها به شدت پیوند خورده است. تکیه بر نقش نهادهای بین‌المللی نمی‌تواند فقط به دلیل نقش آنها در کاهش هزینه‌های معادلات باشد (بار احمدی خراسانی، ۱۳۸۹).

جوهر مفهوم «نظام سیاسی» را در مفاهیم متفاوتی می‌توان دید. مفاهیمی مثل مدیریت بین‌المللی یا جهانی، منظومه فراملی، نظام سیاسی جهانی یا حتی دولت جهانی اگر مترادف هم نباشند، دست‌کم به نظامی با ویژگی‌های یک «نظام سیاسی» اشاره دارند. حتی در مطالعاتی هم که بیشتر روی سیاست‌گذاری تمرکز داشته‌اند - مثل مطالعات مربوط به سیاست عمومی جهانی در بانک جهانی و مطالعات مربوط به کالاهای عمومی جهانی در بانک جهانی و مطالعات مربوط به کالاهای عمومی جهانی در برنامه توسعه سازمان ملل متحد - بر ماهیت جهانی این فرایندها تکیه شده است (بار احمدی خراسانی، ۱۳۸۹).

با وجود این، نباید در میزان مشارکت مردمی و مشورت در حکومت فراج جهانی اغراق شود. سطح کلی درگیری (یا فقط تأثیر) عواملان غیردولتی در سیاست‌گذاری فوق‌دولتی پایین مانده است. شعار منشور ملل متحد درباره «ما مردم دنیا» هنوز هم واقعیت «ما دیوان‌سالاری دنیا» یا «ما دیوان‌سالاران دنیا» را به‌طور ضعیفی پنهان می‌کند؛ به‌علاوه، شرایط دموکراتیک عواملان غیردولتی مثل شرکت‌ها و نهادهای جامعه مدنی اغلب ضعیف بوده است.

در همین حال گزینه نهادهای مستقیم نمایندگی از مؤسسات فراج جهانی مثل صندوق بین‌المللی پول و سازمان توسعه و همکاری اقتصادی، یا حتی اختیارات و شیوه عمل آنها اطلاعی ندارند. به‌علاوه، احزاب سیاسی جهانی، آمادگی پیگیری مبارزات انتخاباتی میان‌قاره‌ای را ندارند. از دیدگاه تکنیکی نیز فاقد امکانات رأی‌گیری کارآمد جهانی هستیم. درباره نمایندگی در مقیاس جهانی نیز یک فرمول مورد توافق وجود ندارد. فرهنگ‌های سیاسی در قاره‌های مختلف بسیار متنوع است، و در شرایط فعلی بیشتر مردم اصل «یک شخص، یک رأی» را در مورد مجالس جهانی وابسته به مؤسساتی مثل سازمان ملل متحد و سازمان تجارت جهانی قبول ندارند (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۹).

مدل حاکمیت جهانی نه تنها فاقد زیرساخت یا زیربنای نهادینه شده است، بلکه پیش شرط‌های اجتماعی اخلاقی هم در آن وجود ندارد (وورلاندر، ۱۳۸۸).

در سال‌های اخیر بسیاری از سازمان‌های حکومت فراج جهانی برای کسب اعتبار بیشتر در میان مردم شفافیت بیشتری پیدا کرده‌اند. عملیات مؤسسات سازمان ملل و مؤسسات مالی تجاری چندجانبه گوناگون امروزه در مقایسه با پیش از دهه ۱۹۹۰ برای شهروندان آشکارتر و قابل فهم‌ترند. بیشتر سازمان‌ها در اینترنت، شبکه‌های گسترده‌ای دارند و تولیدات اطلاعاتی و مربوط به روابط عمومی خود را، مثل اطلاعیه‌های رسمی، خبرنامه‌ها، گزارش‌ها، جزوه‌ها و تولیدات سمعی - بصری، بسیار گسترش داده‌اند، که در نتیجه شهروندان امکان یافته‌اند تا در بحث‌های مربوط به سیاست‌ها مشارکت آگاهانه داشته باشند. برای مثال بانک جهانی در سال ۱۹۹۳ یک مرکز اطلاعاتی عمومی تأسیس کرده، و سازمان جهانی تجارت بخشی از اسناد خود را به‌طور مستقیم از طریق اینترنت در اختیار همگان قرار داده است. برخلاف دهه‌های پیش از ۱۹۹۰، بیشتر نهادهای حکومت فراج جهانی، امروزه دست‌کم فهرست بخشی از کارکنان از جمله جزئیات تماس‌های آنان را منتشر می‌کنند. (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۹-۳۴۰) نظرسنجی‌ها و توجه به افکار عمومی هم در فضای مجازی و هم در فضای غیرمجازی و واقعی نشان از توجه به مشارکت (هرچند به‌صورت غیرعمومی) بوده است.

البته این بدان معنا نیست که نظارت فراج جهانی به‌طور کامل، شفافیت پیدا کرده است. برای مثال، در اواسط دهه ۱۹۹۰ اگر یک شهروند معمولی می‌خواست به مرکز اطلاعات «عمومی» دفتر سازمان ملل متحد در وین وارد شود، باید برای این کار قبلاً وقت می‌گرفت. فقط اطلاعات محدودی درباره جلسات صندوق بین‌المللی پول، هیئت مدیره بانک تسویه بین‌المللی و شورای سازمان توسعه و همکاری اقتصادی در اختیار مردم گذاشته شده است. بسیاری از اسناد رسمی منتشر شده از سوی این سازمان‌ها برای افراد ناوارد مبهم به نظر می‌رسند. به‌علاوه، مؤسسات یادشده در اغلب موارد، اطلاعات را فقط پس از تصمیم‌گیری به اطلاع عموم رسانده‌اند، که در نتیجه فرصت‌های تأثیرگذاری شهروندان بر فرایند سیاست‌گذاری را محدود کرده‌اند؛ حتی در مواردی که مؤسسات نظارتی فراج جهانی را به‌طور کافی

پوشش نداده‌اند. در همین حال برنامه‌های درسی هیچ کشوری حتی در سطح ابتدایی موضوع حکومت جهانی گنجانده نشده، و در نتیجه نسل جدید شهروندان فاقد امکانات لازم برای اعمال کنترل دموکراتیک به این حکومت‌های فوق‌دولتی هستند.

مؤسسات حکومت فراج جهانی در واقع عمدتاً از پاسخ‌گویی در برابر همگان خودداری کرده‌اند. واقعیت این است که چون دولت‌ها (با فرض اینکه دموکراتیک باشند) می‌توانند از تأمین بودجه جاری مؤسسات جهانی خودداری کنند، برخی مقیاس‌های کنترل غیرمستقیم وجود دارد. با وجود این، چنین شیوه‌هایی بسیار ابتدایی و خام است. برای ارزیابی همگانی، عینی و مستقل عملکردهای سیاست‌گذاری نهادهای حکومت جهانی به چیزی بیش از این نیاز داریم. البته انتقاداتی هم در این باره و در مورد نحوه توزیع وجود دارد از جمله اینکه، در این مورد چنانچه نویسندگان کتاب «جهانی‌شدن و مخالفان آن» بررسی کرده‌اند؛ شکاف شکل گرفته در زمینه فقیر و غنی در محیط بین‌المللی نتیجه دو قرن صنعتی شدن است و اختلاف درآمد نسبی، شاخص مناسب‌تری برای آن است؛ لذا ایشان معتقدند، بررسی‌های بانک جهانی و برنامه توسعه سازمان ملل متحد نشان می‌دهد که اختلاف درآمد نسبی میان کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و دیگران در حال کاهش است. این اختلاف از ۸۸ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۷۸ درصد در سال ۱۹۹۸ کاهش یافته است؛ (هلد و مک‌گرو، ۱۳۸۲: ۹۰-۸۹) لذا برای ارزیابی همگانی سیاست‌گذاری نهادهای حکومتی، اقداماتی صورت گرفته است. نخستین گام‌هایی که در این جهت برداشته شده، تشکیل اداره ارزیابی عملیات و هیئت بازرسی در بانک جهانی، در اوایل دهه ۱۹۹۰ بود. به‌همین ترتیب صندوق بین‌المللی پول از سال ۱۹۹۷ چندین بار اقدام به بررسی بیرونی فعالیت‌هایش کرده است. با وجود این، اندازه این شیوه‌های پاسخ‌گویی در برابر همگان ناچیز باقی مانده و توصیه‌های ارائه‌شده نسبتاً فاقد گیرایی بوده‌اند. در همین حال برنامه‌های مؤسسات گوناگون سازمان ملل به ندرت از سوی عموم مردم به‌طور نظام‌مند مورد بررسی قرار گرفته‌اند (شولت، ۱۳۸۶: ۳۴۱).

خلاصه اینکه اگرچه مؤسسات فراج جهانی به راحتی دموکراسی را برای دیگران

موعظه و تبلیغ می‌کنند، اما ایرادات و محدودیت‌های آن را در مورد خودشان به اندازه کافی مورد توجه قرار نمی‌دهند. مؤسسات جهانی معمولاً خود را به‌عنوان تکنوکراسی‌های عینی و غیرسیاسی عرضه می‌کنند که در آن «متخصصان» می‌توانند بدون مداخلات عموم مردم حکومت کنند (شولت، ۱۳۸۶: ۳۴۱). البته این بدان معنا نیست که جوامع سیاسی را همچنان می‌توان به‌سادگی «حوزه‌های متمایز» یا فضاهای سیاسی خودمحصور یا منزوی تلقی کرد، جوامع سیاسی درگیر ساختارهای پیچیده نیروها، روابط و شبکه‌های دارای وجوه اشتراک هستند که از آن جمله همین صورت‌بندی سطوح غیرملی، فرو و فراملی و بین‌المللی است (هلد و مک‌گرو، ۱۳۸۲: ۱۴۳).

در مجموع با مسائلی که در بالا بیان شد، مشخص می‌شود که کارنامه دموکراتیک مؤسسات نظارتی فوق‌دولتی، آشکارا ضعیف بوده است. به‌طورکلی حکومت‌های منطقه‌ای و فراج جهانی در مقایسه با امپراتوری‌های استعماری دوران پیشین (با دوران قلمروگرا) در سیاست‌های جهانی، دسترسی پذیرتر، انتخابی‌تر، و پاسخ‌گوتر نیستند. تاکنون معلوم شده است که «دموکراسی جهانی» در برابر این سلب حق رأی از مردم، مقاومت چندانی نکرده‌اند. با وجود این، جنبش‌های اجتماعی گوناگون در سال ۱۹۹۹، نارضایی خود را از وضع موجود در به‌اصطلاح «نبرد سیاتل» یا سازمان تجارت جهانی بیان کرده‌اند. ظاهراً این نوع مخالفت‌ها به‌جای فروکش کردن روبه‌گسترش است (شولت، ۱۳۸۶: ۳۴۱).

از دهه ۱۹۹۰ ویژگی غیردموکراتیک حکومت منطقه‌ای موجود، به موضوعی مهم به‌ویژه در مورد تشکیلات منطقه‌ای پیشرفته‌تر اتحادیه اروپا مبدل شده است. در سال ۱۹۹۲ پیمان اتحادیه اروپا (معروف به پیمان ماستریخت) در واکنش به این نگرانی‌های فزاینده علاوه‌بر سایر موارد، توصیه‌های زیر را ارائه داده است:

۱. کمیسیون اروپا باید تبادل نظرهای سیاسی را گسترش دهد و دسترسی شهروندان به اطلاعات را بهبود بخشد؛

۲. شورای وزیران باید برخی از جلسات خود را علنی و با حضور مردم برگزار

کند؛

۳. پارلمان اروپا که از سوی مردم انتخاب شده باید قابلیت‌ها و صلاحیت‌ها را

تقویت کند؛

۴. برای دسترسی مستقیم نمایندگی‌های محلی به سرپرستی اتحادیه اروپا در بروکسل، باید یک کمیته مناطق تأسیس شود.

از سوی دیگر تنها برخی از دولت‌های عضو اتحادیه اروپا، پیمان ماستریخت را به همه‌پرسی ملی گذاشته‌اند (که البته این مشکل در معاهده لیسبون حل شد). در همین حال بانک مرکزی اروپایی و دادگاه اروپایی، نیروی قهریه خود را فقط به وسیله پیوندهای ضعیفی با نمایندگی‌های انتخابی از سوی عامه مردم اعمال کرده‌اند. شورای تصمیم‌گیری وزیران در برابر هیچ‌کس، نه کمیسیون اروپا، نه پارلمان اروپا، و نه رأی‌دهندگان (به‌عنوان یک نهاد جمعی) مسئول نیست (البته این ترتیبات مرهون معاهده ماستریخت است که طی معاهده لیسبون دچار تغییراتی شده است).

پارلمان اروپا هنوز هم نمی‌تواند قوانین را به اجرا درآورد یا رهنمودهای قانون‌گذاری مقرر شده از سوی کمیسیون اروپا را لغو کند. شاید به دلیل همین محدودیت اختیارات باشد که تعداد رأی‌دهندگان در انتخابات پارلمان اروپا کم و رو به کاهش است. در سال‌های اخیر چندین حزب سیاسی مشخصاً اروپایی از جمله حزب مردم اروپا و حزب سوسیالیست‌های اروپا، تأسیس شده‌اند. با وجود این، سازمان‌های یادشده از طریق ادارات تخصصی متمرکز و بدون مشارکت مستقیم، یا پاسخ‌گویی در برابر اعضای حزب، و بخش‌های حوزه‌های انتخاباتی فعالیت می‌کنند. (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۷)

با توجه به گسترش اعضای اتحادیه اروپا به ۲۷ کشور، لزوم اشاعه اصلاحات نهادی و نیز تعمیق بیشتر اتحادیه بیش از پیش احساس شد. از این‌رو رهبران اتحادیه اروپا در صدد تدوین یک قانون اساسی برآمدند، اما در سال ۲۰۰۵، پیش‌نویس این قانون اساسی در جریان همه‌پرسی در دو کشور مهم اتحادیه یعنی فرانسه و هلند رد شد و در نتیجه قانون اساسی عقیم ماند. (ایزدی، ۱۳۸۷: ۴۳۵-۴۳۲) رهبران اتحادیه به دنبال شکست این پروژه (قانون اساسی در سال ۲۰۰۵) به دنبال راه‌حلی جایگزین بودند و به همین منظور در صدد برآمدند تا با کم‌رنگ کردن موادی از قانون اساسی پیشنهادی پیشین که به‌ویژه دربرگیرنده واگذاری بخش‌هایی بیشتر از



حاکمیت دولت‌ها و نیز عناصر هویت‌بخش به اتحادیه بود، قابلیت پذیرش آن را افزایش دهند، پس از ریاست پرتغال بر اتحادیه اروپا، معاهده لیسبون به امضای رهبران کشورهای عضو رسید و قرار بر این شد که پس از تصویب پارلمان‌های کشورهای عضو از اول ژانویه ۲۰۰۹ جنبه اجرایی به‌خود بگیرد.

در راستای همین امر در معاهده لیسبون، اختیارات بیشتری به پارلمان‌های کشورهای اروپایی برای تأثیرگذاری بر مصوبات پارلمان داده شده است. به‌نحوی که در صورت مخالفت با رأی این پارلمان‌ها شورای اروپا باید پاسخ‌گو باشد و در صورت عدم قانع شدن نیمی از آنها این مصوبه از دستورکار خارج می‌شود.

از سوی دیگر، معین شده است که برخی موارد مربوط به حقوق بشر و آزادی‌های مدنی شهروندان به‌شکل واحد براساس منشور حقوق اساسی اتحادیه اروپا در سطح اتحادیه در نظر گرفته شود. پذیرفته نشدن قانون اساسی اتحادیه اروپا و تلاش‌ها برای تصویب معاهده لیسبون، خود از جمله دلایل محکم برای مخالفت‌های سرسخت با طرح دموکراسی منطقه‌ای شدن این اتحادیه است.

به‌طور خلاصه، اگرچه دموکراسی به یک مشکل آشکار در اتحادیه اروپا مبدل شده، اما هنوز به‌طور کامل مورد رسیدگی قرار نگرفته است. در همین حال، تعداد زیادی از سایر تمهیدات حکومت منطقه‌ای به‌هیچ‌وجه دموکراسی را در دستورکار خود قرار نداده‌اند. همان‌گونه که برخی از تحلیل‌گران، پیش‌بینی و یا تبلیغ کرده‌اند، اگر منطقه‌گرایی راهی به‌سوی حکومت کارآمد در یک دنیای جهانی است، در این صورت براساس عملکردهای جاری آینده دموکراسی تیره‌وتار به‌نظر می‌رسد. (شولت، ۱۳۸۶: ۳۳۷)

آسیب‌شناسی دموکراسی در سازمان‌های غیردولتی

البته در مورد چالش‌های پیش روی این نوع دموکراسی نیز باید اذعان داشت که دموکراسی در سازمان‌های غیردولتی، بیشتر اوقات بیش از نمایش مراسم شرکت در انتخابات گوناگون - بدون داشتن ریشه‌های واقعی و پایدار در میان توده مردم - چیز دیگری نیست. در حال حاضر پیکار این سازمان‌ها در مسیر ایجاد پایه‌های اساسی دموکراسی است: آزادی بیان، حمایت از حقوق زنان و کودکان، پیکار در راه

لغو مجازات اعدام، دفاع از حق کار، حق مسکن و حق برخورداری از حداقل امکانات مالی برای همه. (کلانتریان، ۱۳۸۵: ۱۶۰) به همین ترتیب هنوز عنوان و نام دموکراسی را نمی‌توان برای آنها متصور بود.

در ضمن با توجه به موارد مندرج در آسیب‌های دموکراسی که پیشتر از چهار نوع آن در دو سطح، توضیح دادیم، NGOها از چهار ضعف و آسیب برخوردارند. چنان‌که به دلیل ماهیت منافع‌محور این‌گونه از سازمان‌ها، بنیان شفافیت در آنها از بین می‌رود و همین امر، عدم پاسخ‌گویی شفاف را در پی خواهد داشت. علاوه‌بر این، این‌گونه دموکراسی‌ها نه مسئولیت دموکراتیک را هم‌زمان با طیف گسترده‌ای از مطالبات می‌توانند پوشش دهند و نه مشارکت تمام افراد بشر و حتی مجموعه خود را دربر دارند؛ بنابراین آنچه در اینجا حائز اهمیت است، ماهیت دموکراتیک این نهادها نیست، بلکه ادعاهای دموکراتیک است.

نتیجه‌گیری

چنان‌که ذکر آن رفت، پژوهش حاضر ضمن پذیرش تأثیر بی‌مناقشه جهانی‌شدن بر شکل‌گیری و شکل‌دهی به حوزه‌های جدید دموکراسی در سطوح فرو و فراملی و ایجاد و ساخت‌یابی دموکراسی در اشکال نو مثل دموکراسی در سازمان‌های جهانی و سازمان‌های منطقه‌ای، این فرضیه را ثابت کرد که جهانی‌شدن منجر به صورت‌بندی عناصر ایجادکننده تهدید در عرصه‌های متفاوت شده است؛ که این عرصه‌ها عبارتند از: آسیب‌های سیاسی با خاستگاه‌های متفاوت از سطوح خرد گرفته تا سطوح کلان؛ اعم از چالش دولت - ملت پیش روی دموکراسی، چالش فرادولتی که هم سطوح منطقه و هم سطح جهانی را دربر می‌گیرد. گسترش حوزه فرادولت‌گرایی و دموکراسی را در عرصه داخلی با مشکلات عظیمی مواجه کرده است؛ که البته در پژوهش حاضر ما تلاش داشتیم تا چالش‌های فراملی را به‌طور مبسوط مورد بررسی قرار دهیم و این هدف را دنبال کردیم که تفویض اختیارات دموکراتیک به نهادها و سازمان‌های فراجوانی و منطقه‌ای از یک سو منجر به انتقال حوزه‌های جدید دموکراتیک در محیطی فراسوی دولت‌ها و متعاقب آن منجر به تقویت دموکراسی شده است. بدون تردید حکومت بین‌المللی در سطوح منطقه‌ای و

جهانی - از اتحادیه اروپا گرفته تا سازمان تجارت جهانی - گسترش پیدا کرده و درباره نوع نظام جهانی در حال شکل‌گیری و اینکه نظام مذکور در خدمت منافع چه کسانی است، پرسش‌های هنجاری مهمی مطرح می‌شود ولی آنچه اهمیت دارد این است که این تحولات، لزوم بروز شیوه‌های جدید تفکر درباره تغییر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را مطرح می‌کند. همچنین مستلزم واکنش‌های خلاق از سوی سیاست‌مداران و سیاست‌گذاران درباره احتمال‌ها و شکل‌های آینده نظارت، حکومت، دموکراسی سیاسی مؤثر و پاسخ‌گویی دموکراتیک است؛ از سوی دیگر نه تنها منجر به تضعیف دموکراسی شده و شفافیت، پاسخ‌گویی، مشارکت و مسئولیت را در حوزه‌های دموکراتیک افزایش نداده است، بلکه ساخت دموکراسی با این ویژگی‌ها را نیز دچار مشکلاتی کرده است. به عبارتی بررسی دموکراسی در حوزه‌های جدید شکل گرفته - که متأثر از جهانی شدن است - نشان می‌دهد که دموکراسی در این محیط‌ها با آسیب‌هایی دست‌وپنجه نرم می‌کند. همچنین مقاله حاضر کوشید تا به پرسش‌هایی که در این زمینه برای مخاطب به وجود می‌آید پاسخ گفته و زمینه‌های یک بحث علمی را فراهم کند.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

۱. در این مورد باید در اینجا بدین مقوله توجه داشته باشیم که به دلیل اجتناب از اطناب از پرداختن مسائل فراملی پرهیز کرده و در این زمینه صرفاً تلاش می‌کنیم در طول فرایند مقاله به‌طور ضمنی آن را مورد تحلیل قرار دهیم و تلاش می‌شود در مطالعات بعدی بدان پرداخته شود.
 ۲. مهم‌ترین مباحث کلی حکومت دموکراتیک مثل آزادی‌های مدنی و سیاسی، جمهوریت، اصل تفکیک قوا برای جلوگیری از استبداد و تمرکز قدرت، پارلماناریسم و فرایند تشکیل حکومت، در دموکراسی‌ها مورد بحث می‌گیرند (بشیریه، ۱۳۸۹: ۱۰۵).
 ۳. جهانی شدن؛ با وجود ادبیات گسترده پیرامون جهانی شدن، مفاهیم و ابعاد آن همان‌گونه که پل جیمز «James» نیز بدان اشاره می‌کند، تعاریف ارائه‌شده از این پدیده تقلیل‌گرایانه بوده و معمولاً دربرگیرنده کلی‌گویی‌های فراگیری درباره منسوخ شدن قلمروداری است یا آنکه درباره مبنای اقتصادی مناسبات جهانی مبالغه می‌شود و بعضاً انقلاب اطلاعات به‌مثابه ویژگی تعریف‌کننده این پدیده مورد توجه قرار می‌گیرد (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۴۲۳).
- جهانی شدن (Globalization) در لغت متشکل از دو واژه است؛ نخست Globe که در زبان لاتین به هر سطح کروی اشاره دارد و دوم پسوند ization که به دگرگونی اساسی و یا یک فرایند در حال انجام اطلاق می‌شود (Britanica, 2000: Oxford, 1994). نقل از سلیمی، ۱۳۸۴: ۳) بنابراین جهانی شدن در این معنا به آغاز و تداوم فرایند دگرگونی می‌پردازد که گستره آن جهانی است. در کنار این ریشه‌یابی لغوی گریفیتس با نقد و بررسی سایر تعاریف ارائه‌شده از جهانی شدن معتقد است جهانی شدن به «دامن‌گستری رویه‌ها، اندیشه‌ها و حساسیت‌های جاری در سراسر فضای جهانی که به‌صورت شیوه‌های عمل اجتماعی در عرصه تولید، مبادله، تحقیق، سازمان‌دهی و ارتباطات الگو یافته‌اند» اطلاق می‌شود (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۴۲۴) و به همین دلیل زدایش مرزها، فرایندهای اطلاعاتی و شکل‌گیری شبکه‌ای از پیوندها در درون جوامع از شاخصه‌های مطرح آن است.
- پل جیمز با تقسیم‌بندی که از شکل‌های جهانی شدن ارائه داده است، امکان‌پذیری بررسی شاخصه‌های جهانی شدن را در یک قالب مشخص فراهم آورده است.
- وی جهانی شدن را در چهار شکل می‌بیند: ۱. یکپارچگی تن‌یافته ۲. مبانی شیء‌پایه ۳.

حرکت نهادپایه و ۴. تن‌زدایی.

«جهانی شدن تن‌یافته»، که قدیمی‌ترین سطح جهانی شدن را نیز دربر می‌گیرد به چگونگی جابه‌جایی انسان‌ها در فضای جهانی اشاره دارد. به عبارت دیگر تعامل انسان‌ها در این مرحله «چهره به چهره» بوده که در نتیجه گسترش انسان‌ها در گستره زمین، خطوط ارتباط زنده متقابل شکل گرفت. در این مرحله از جهانی شدن مرزها به شدت تحت تأثیر کنش‌های انسانی بوده و از این نظر با نوعی پایایی همراه بودند. فرایندهای اطلاعاتی محدود به ارتباط متقابل فیزیکی بوده و گستره جامعه شبکه‌ای صرف‌نظر از ابزارهای پیشرفته در ارتباط یک فرد با دیگری و دیگری با سایرین مفهوم‌سازی می‌شود.

دومین مرحله از فرایند جهانی شدن را باید در شکل «شیء‌پایه» مشخص ساخت. در این حالت، اشیاء از هدایا گرفته تا کالاها واسطه برقراری رابطه‌ای میان افراد در ورای یکپارچگی تن‌یافته هستند. زدایش مرزها در این مرحله به مراتب بیش از مرحله پیشین صورت می‌گیرد؛ زیرا حضور فیزیکی کاسته شده و کالاها بدون مشارکت صاحبان آن، فرایندهای اطلاعات را به همراه خود دارند. شبکه‌ای شدن روابط نیز همانند خروج از تنگنای مرزها بیشتر شده باین حال سطح تبادلات هنوز به آن مرحله از تکامل برای کاهش نقش عوامل واسطه‌ای فراهم نیامده است.

سومین شکل از جهانی شدن، جهانی شدن «نهاد پایه» است، که در آن عاملان نهادها و شرکت‌های مختلف امکان برقراری روابط اجتماعی را گسترش می‌دهند. دولت‌ها، شرکت‌های چندملیتی، سازمان ملل، صلح سبز و نهادهای دیگر کارگزار تحقق این نوع از جهانی شدن هستند که حراج‌های خود را در سراسر جهان شناخته شده به اجرا می‌گذارند. در این مرحله با وجود نهاد دولت از یک سو نهادهای فراملی که فراتر از مقوله حاکمیت و مرزها عمل می‌کنند و از سوی دیگر فروریزی مرزها به طور کامل محقق نمی‌شود؛ زیرا ضعف سایر نهادها همچنان کارویژه دولت و حاکمیت را برای پوشش این نقاط ضعف حفظ می‌کند. فرایندهای ارتباطاتی - اطلاعاتی در چهارچوبی مشخص بین واحدهای فراملی شکل گرفته و شبکه پیوندها و روابط اجتماعی در حال طی کردن مراحل قدرت‌گیری هستند.

جهانی شدن «تن‌زدوده» مرحله تکاملی فرایند جهانی شدن است، که طی آن روابط اجتماعی از هرگونه عامل واسطه‌ای فارغ می‌شود. مبادله فرایندهای غیرمادی از جمله تصاویر، متون الکترونیکی و سرمایه دیجیتال و وجه مشخصه این مرحله است. از نظر دامنه و شدت، مرحله «تن‌زدوده» یگانه شکل جدید جهانی شدن است که طی آن الزامات ساختاری دولت‌ها را ناگزیر از بازتعریف مرزها و حاکمیت کرده و آنها را مسیری ره می‌نمایند که برای دور نماندن از مواهب، تعدیلاتی را به انجام رسانند. انقلاب اطلاعات و ارتباطات به عنوان محرکه اصلی، امکان برقراری ارتباط فوری میان نقاط دور از هم را فراهم ساخته است به گونه‌ای که تصمیمات، داده‌ها، اطلاعات مالی و سایر اطلاعات حیاتی را می‌توان به سهولت منتقل ساخت و اینجاست که «دهکده جهانی» مک لوهان یا «جامعه‌ی شبکه‌ای» کاستلز تکوین



می‌یابد (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۱۴۱-۱۴۰).

۴. چالش دولت - ملت پیش روی دموکراسی: پیش از پرداختن به مقوله جهانی شدن و لوازم آن در شکل‌بندی آسیب‌های دموکراسی، ذکر این نکته ضروری است که آنچه این فرایند را با مشکلات مواجه می‌کند، از بین رفتن ضمانت بقای آن است. مطابق با نظر برخی نویسندگان، پیوند میان جامعه و دولت، منشاء شکل‌گیری و ضامن بقای دموکراسی است. بنا به این نظر، دموکراسی که تلفیق متوازی از عناصر آزادی و عدالت است زمانی محقق می‌شود که دولت از توانایی لازم برای نمایندگی و تأمین خواسته‌های جمعی شهروندان برخوردار باشد. این معادله همان تبلور اصل پیوند میان جامعه و دولت است. پیوند مزبور در اثر گسترش فرایند جهانی شدن به سستی گراییده و در نتیجه منجر به بحران دموکراسی‌های ملی می‌شود (رشیدی، ۱۳۸۶: ۱۱۴).

جهانی شدن، گسترش ارتباطات، بین‌المللی شدن بازار و سرمایه، تحرک فزاینده سرمایه مالی و هر عامل دیگری نیز که قدرت تصمیم‌گیری مقامات سیاسی منتخب در سطح کشور را محدود سازد، محدودیت‌هایی برای عملکرد دموکراسی ایجاد می‌کنند. به این معنی وابستگی بین‌المللی، تهدیدی برای دموکراسی محسوب می‌شود و خودکفایی سیاسی کشورها را کاهش می‌دهد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۱۳).

بسیاری از نویسندگان، تشدید روند جهانی شدن به‌عنوان پیدایش و گسترش نهادهای سیاسی جهانی، افزایش اهمیت حقوق بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی و گسترش قدرت و نفوذ نهادهای صنعتی و مالی فراملی را تهدیدی برای عملکرد دموکراسی در سطح دولت ملی به‌معنای کاهش قدرت دولت در امور داخلی و انتقال قدرت تصمیم‌گیری در بسیاری از مسائل به بازارهای مالی و پولی و شرکت‌ها و بانک‌های جهانی می‌دانند؛ از این دیدگاه دموکراسی قدرت نمایندگان مردم در تصمیم‌گیری را دچار محدودیت‌های اساسی می‌سازد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۱۴).

منظور از جهانی شدن مجموعه فرایندهای فنی، اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی جاری در آخرین دهه‌های قرن بیستم است. تحولات فنی، شامل تحول تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطی، گسترش شبکه‌های کامپیوتری، گسترش تکنولوژی روابط تجاری و مالی، تحول در تکنولوژی ماهواره‌ای، ظهور رسانه‌های ارتباطی جدید، و... است که همگی منجر به کاهش مسافت‌ها و کوچک‌تر شدن جهان شده‌اند. از این رو، برخی از نویسندگان از پیدایش «دهکده‌ی جهانی» سخن گفته‌اند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۱۵).

اولریش بک در توصیف آن چیزی که خود «تجدد دوم» می‌نامد، می‌نویسد: «پیشرفت جهانی شدن، نه تنها متضمن فرسایش وظایف دولت و نهادهای دولتی است، بلکه به همین صورت مبین تغییر اساسی در پیش‌فرض‌های بنیادی آن نیز هست. تجدد دوم (retreat of the state) در کنار جامعه جهانی متشکل از دولت‌های ملی یک جامعه، جامعه غیردولتی را نیز به عرصه وجود می‌آورد که وضعیت آن از اشکال مشروعیت سیاسی پیشین متفاوت است و دربرگیرنده بازیگران فراملی گوناگونی است.» (فراگوزلو، ۱۳۸۷: ۵۵۵).

منابع

الف - فارسی

- آرت شولت، یان. ۱۳۸۶. *نگاهی موشکافانه به پدیده جهانی شدن*، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گیدنز، آنتونی. ۱۳۸۸. «دموکراسی گفت‌وگویی در عصر جهانی شدن»، در: www.ayandeh.com/page1.php?news_id=6108
- احمدی، حمید. ۱۳۸۷. *قومیت و قوم‌گرایی در ایران*، تهران: نشر نی.
- افتخاری، اصغر و مایک ماتین. ۱۳۸۰. *جهانی‌شدن، چالش‌ها و ناامنی‌ها*، ترجمه داوود کیانی، تهران: ابرار معاصر.
- ایزدی، پیروز. ۱۳۸۷. «معاهده لیسبون: گامی دیگر در وحدت اروپا»، *راهبرد*، شماره ۴۷، تابستان.
- بار احمدی خراسانی، مهدی. ۱۳۸۹. «جهانی‌شدن، دولت، دموکراسی و مدیریت جهانی»، در: http://www.aftab.ir/articles/applied_sciences/management/c12c1265100296_global_management_p1.php
- بشیریه، حسین. ۱۳۸۰. *درس‌های دموکراسی برای همه*، تهران: انتشارات مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین. ۱۳۸۰. «جهانی‌شدن، سیاست و قدرت»، *همشهری*، ویژه‌نامه چهاردهمین نمایشگاه کتاب، ش ۲.
- توحیدفام، محمد. ۱۳۸۱. *دولت و دموکراسی در عصر جهانی‌شدن*، تهران: انتشارات روزنه.
- توحیدفام، محمد. ۱۳۸۱. *فرهنگ در عصر جهانی‌شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها*، تهران: انتشارات روزنه.
- بشیریه، حسین. ۱۳۸۹. *درس‌های دموکراسی برای همه*، تهران: مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر.
- دال، رابرت. ۱۳۷۹. *درباره دموکراسی*، ترجمه حسن فشارکی، تهران: انتشارات شیرازه.
- دیوید بیتهم و کوین بویل. ۱۳۷۶. *دموکراسی چیست؟ (آشنایی با دموکراسی)*، ترجمه

- شهرام نقش تبریزی، تهران: انتشارات ققنوس.
- رشیدی، احمد. ۱۳۸۶. «بازاندیشی دموکراسی در عصر جهانی شدن»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۱۷، شماره ۳، پاییز.
- روزکرائس، ریچارد. ۱۳۷۹. «جهانی شدن و تحول مفهوم کشور»، ترجمه احمد صادقی، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال چهاردهم، شماره ۲.
- سلیمی، حسین. ۱۳۸۴. *نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن*، تهران: انتشارات سمت.
- سی.بی. مک فرسون. ۱۳۸۲. *سه چهره دموکراسی*، ترجمه مجید مددی، تهران: نشر دیگر.
- کلانتریان، مرتضی. ۱۳۸۵. *حق مردم در تعیین سرنوشت خود*، تهران: نشر آگه.
- کوهن، کارل. ۱۳۷۳. *قدرت در عصر اطلاعات*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- گریفتس، مارتین. ۱۳۸۸. *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهانی*، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: نشر نی.
- گنو، ژان ماری. ۱۳۸۳. «جهانی شدن و تجزیه»، در مارک پلاتنز و الکساندر اسمولار، *جهانی شدن، قدرت و دموکراسی*، ترجمه احمد رشیدی و سیروس فیضی، تهران: انتشارات کویر.
- لاکومب، روزبه. ۱۳۸۲. *بحران دموکراسی*، ترجمه نورعلی تابنده، تهران: نشر باغ نو.
- قراگزلو، محمد. ۱۳۸۷. *فکر دموکراسی سیاسی*، تهران: انتشارات نگاه.
- نش، کیت. ۱۳۸۰. *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست و قدرت*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.
- وورلاندر، هانس. ۱۳۸۸. «شانس دموکراسی در عصر جهانی شدن، تئوری‌های دموکراسی»، ترجمه: اسدالله الم. در: <http://www.goftaman.com/daten/fa/articles/part2/article293.htm>
- هابرماس، یورگن. ۱۳۸۰. *جهانی شدن و آینده دموکراسی: منظومه پسا ملی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.
- هلد، دیوید. ۱۳۸۱. «دموکراسی: از دولت‌شهرها تا یک نظم جهان وطنی»، در: رابرت گودین و فیلیپ پتیت، *فلسفه سیاسی معاصر*، ترجمه موسی اکرمی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- هلد، دیوید و مک گرو، آنتونی. ۱۳۸۲. *جهانی شدن و مخالفان آن*، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ب - انگلیسی

- Castells, Manuel. 2008. *the New Public Sphere: Global Civil Society, Communication Networks, and Global Governance*, the Annals of the American Academy of Political Science, No. 616, pp. 78-93.
- Costanza-Chock, Sasha. 2006. *Analytical Note: Horizontal Communication and Social Movements*, Los Angeles: Annenberg School of

Communication.

Guidry, John A., Michael D. Kennedy, and Mayer N. Zald. 2000. **Globalizations and Social Movements: Culture, Power, and the Transnational Public Sphere**, Ann Arbor: University of Michigan Press.

Habermas, Jürgen. 1976. **Legitimation Crisis**, London: Heinemann Educational Books.

Held, David. 2004. **Global Covenant: The Social Democratic Alternative to the Washington Consensus**.

Nye, Joseph S., and John D. Donahue, eds. 2000. **Governance in a Globalizing World**, Washington DC: Brookings Institution Press.

Volkmer, Ingrid. 1999. **News in the Global Sphere: A Study of CNN and its Impact on Global Communication**.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی